

باسمه تعالی



دانشگاه گیلان
علمی-کلی

جزوه درس نظریه های جامعه شناسی

استاد: جناب آقای محمد بابایی
رشته مدیریت امور فرهنگی گروه ۲

مهرماه ۱۳۸۹

تاریخچه^۱:

فهم درست نظریه‌های جامعه‌شناسی مستلزم آشنایی با تاریخ نظریه جامعه‌شناسی است. جامعه‌شناسی به عنوان رشته علمی یک قرن عمر دارد و در واقع نظریه‌های جامعه‌شناسی جدید محسوب می‌شود. در یک تعریف ساده نظریه جامعه‌شناسی نظام گسترده‌ای از افکار است که با مهمترین قضایای مربوط به زندگی اجتماعی سروکار دارد.

هرچند نمی‌توان تاریخ آغاز نظریه اجتماعی را به طور دقیق مشخص نمود اما در نظریه‌های جامعه‌شناسی امکان پرداختن به تاریخ تفکر اجتماعی به دلیل وسعت و گستره تفکر بشری امکان‌پذیر نیست و به ناچار سراغ اندیشمندان اواخر سده نوزدهم و قرن بیستم خواهیم رفت. هر چند در کار قدما (نظیر ابن‌خلدون) نیز نشانه‌های تفکر نظری جامعه‌شناختی مشاهده می‌شود.

الف: نقش نیروهای اجتماعی در تحول نظریه جامعه‌شناسی

۱- انقلاب‌های سیاسی

۲- انقلاب صنعتی و پیدایش سرمایه‌داری

۳- پیدایش سوسیالیسم

۴- شهرگرایی

۵- دگرگونی مذهبی

۶- رشد علم

ب: نقش نیروهای فکری در تحول نظریه جامعه‌شناسی

۱- روشن‌اندیشی و بنیان‌گذاری جامعه‌شناسی در فرانسه

۲- کارول مارکس و تحول جامعه‌شناسی آلمانی

۳- خاستگاه‌های جامعه‌شناسی بریتانیایی

۴- جامعه‌شناسی ایتالیایی: پارتو و موسکا

۵- تحول در مارکسیسم اروپایی در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم

۱- برای تدوین مبحث تاریخچه به‌طور خاص از منبع زیر استفاده شده است:

ریتزر، جرج (۱۳۷۷). نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر. ترجمه محسن ثلاثی. انتشارات علمی.

الف: نقش نیروهای اجتماعی در تحول نظریه جامعه‌شناسی

۱- انقلاب‌های سیاسی:

یک رشته طولانی از انقلاب‌های سیاسی که به دنبال انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ پدیدار شده و در سرتاسر سده نوزدهم ادامه داشته است را باید بعنوان مهم‌ترین عامل در پیدایش نظریه‌پردازی جامعه‌شناختی به‌شمار آورد. اما آنچه توجه نخستین نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی را به خود جلب کرد نه پیامدهای مثبت بلکه نتایج منفی این دگرگونی‌ها بود.

این نظریه‌پردازان از آشوب و بی‌سامانی ناشی از این انقلاب‌ها به‌ویژه در فرانسه بسیار متأثر شده بودند و آرزوی بازگرداندن نظم به جامعه را داشتند. آنها در صدد یافتن پایه‌های نوین نظم در جامعه‌هایی بودند که بر اثر انقلاب‌های سیاسی دستخوش آشوب شده بودند. این توجه به نظم اجتماعی هنوز هم از دغدغه‌های جامعه‌شناسی است.

۲- انقلاب صنعتی و پیدایش سرمایه‌داری:

انقلاب صنعتی که در سده نوزدهم و اوایل سده بیستم بسیاری از جوامع غربی را در نوردیده بود، دست‌کم به‌اندازه انقلاب‌های سیاسی در شکل‌بخشیدن به نظریه جامعه‌شناسی اهمیت داشت. انقلاب صنعتی جهان غربی را از یک نظام کشاورزی به نظام صنعتی تغییر داد و با پیدایش کارخانجات صنعتی و اقتصاد بازار موجب نظام مبادله آزاد شد که در آن شمار معدودی سودهای هنگفتی بردند اما اکثریت مردم برای حداقل دستمزد ساعت‌های طولانی کار می‌کردند. این نظام صنعتی و سرمایه‌داری ناشی از آن واکنش‌هایی را نیز به دنبال داشت که به جنبش‌های کارگری و سایر حرکت‌های افراطی انجامید که هدفشان سرنگونی نظام سرمایه‌داری بود.

۳- پیدایش سوسیالیسم:

یک رشته دگرگونی را که هدفش تصحیح زیاده‌روی‌های نظام صنعتی و سرمایه‌داری بود، سوسیالیسم می‌خوانند. در اینجا ما با کارل مارکس مواجه می‌شویم؛ کسی که پشتیبان فعال براندازی نظام سرمایه‌داری و جایگزینی یک نظام سوسیالیستی بود و به انتقاد شدید از جنبه‌های گوناگون جامعه سرمایه‌داری پرداخت و به امید برپایی یک جامعه سوسیالیستی در انواع فعالیت‌های

سیاسی درگیر شده بود. اما بیشتر نظریه پردازان مطرح آن دوران نظیر امیل دورکیم و ماکس وبر با سوسیالیسم مورد نظر مارکس مخالف بودند و بیشتر به دنبال اصلاح بودند تا انقلاب اجتماعی مورد نظر مارکس. آن‌ها از سوسیالیسم بیشتر از سرمایه‌داری هراسان بودند و همین هراس نقش عمده‌ای در شکل‌گیری نظریه جامعه‌شناسی به جای سوسیالیسم داشت. یعنی در بسیاری از موارد نظریه جامعه‌شناسی به عنوان واکنشی در برابر نظریه مارکسیستی و سوسیالیستی بود.

۴- شهرگرایی:

انقلاب صنعتی موجب مهاجرت‌های گسترده به شهرها شد و این مهاجرت‌های انبوه به خاطر مشاغلی بود که نظام صنعتی ایجاد کرده بود اما این امر دشواری‌های بسیاری برای مهاجرین خلق کرد. ازدحام جمعیت، آلودگی، سروصدا و تراکم وسایل نقلیه از جمله مسایل شهری بودند. ماهیت زندگی شهری و مسائل آن توجه جامعه‌شناسان اولیه نظیر مارکس وبر و گئورگ زیمل را به خود جلب می‌کرد. مکتب شیکاگو به عنوان نخستین مکتب عمده جامعه‌شناسی نیز به مسائل زندگی شهری توجه خاص نشان داد و علاقه به این امر وجود داشت که از شهر شیکاگو به عنوان آزمایشگاهی برای بررسی شهرگرایی و مسائل آن استفاده شود.

۵- دگرگونی مذهبی:

دگرگونی‌های ناشی از انقلاب‌های سیاسی، انقلاب صنعتی و شهرگرایی اثر عمیقی بر اعتقاد مذهبی گذشته بود. بسیاری از جامعه‌شناسان اولیه مذهبی بودند و با همان اهداف مذهبی سعی در بهبود زندگی مردم داشتند و برای برخی از آن‌ها مانند آگوست کونت جامعه‌شناسی تبدیل به مذهب شده بود. امیل دورکیم، ماکس وبر و تالکت پارسونز نیز به نظام مذهبی و اعتقادی توجه وافری داشته‌اند. کارول مارکس نیز از مسئله مذهبی غافل نبود اما با دیدی انتقادی به مذهب و کارکردهای آن در دوران سرمایه‌داری می‌نگریست.

۶- رشد علم:

پیشرفت‌های علمی شگرف دوران انقلاب صنعتی و توسعه علم در دانشگاه‌ها موجبات توجه وافر جامعه‌شناسان به علم شد. جامعه‌شناسانی نظیر آگوست کونت و امیل دورکیم تلاش کردند

جامعه‌شناسی را با الگوی موفق فیزیکی و زیست‌شناسی تطبیق دهند اما کسانی مثل ماکس وبر معتقد بودند ویژگی‌های متمایز زندگی اجتماعی، اقتباس کامل الگوی علمی را در جامعه‌شناسی دشوار و نابخردانه می‌سازد. این دعوی بین طرفداران آگوست کونت و دورکیم (پوزیتویسم) با مخالفین هنوز هم بحث روز جامعه‌شناسی دنیاست و کماکان جدل بر سر روش‌های درست و دقیق علم جامعه‌شناسی پابرجاست.

ب: نقش نیروهای فکری در تحول نظریه جامعه‌شناسی

۱- روشن‌اندیشی و بنیان‌گذاری جامعه‌شناسی در فرانسه:

جنبش روشن‌اندیشی در تکامل جامعه‌شناسی نقش اساسی داشته است و اندیشه‌های متفکرانی چون شارل مونتسکیو و ژان ژاک روسو تأثیر بسزایی در شکل‌گیری افکار اجتماعی جدید داشته است. البته برخی‌ها تأثیر جنبش روشن‌اندیشی در نظریه جامعه‌شناسی را غیرمستقیم و منفی می‌دانند تا مستقیم و مثبت. ویژگی روشن‌اندیشی این بود که مردم می‌توانستند به وسیله خرد و تحقیق تجربی جهان را درک کنند و تحت نظارت دربیاورند و چون جهان فیزیکی تحت تسلط قوانین طبیعی است، جهان اجتماعی نیز همین‌گونه است اما این تأکید بر خرد و طرد اقتدار سنتی و واکنش‌های محافظه‌کارانه را در برابر روشن‌اندیشی موجب شد.

برخی از محافظه‌کاران نظیر «لویی دوبو نالد» و «ژوزف دومیستر» نه تنها با روشن‌اندیشی بلکه با انقلاب فرانسه نیز مخالفت داشتند. زیرا انقلاب را دست‌پرورده تفکر روشن‌اندیشی می‌پنداشتند و آرزوی بازگشت به آرامش و هماهنگی دوران قرون وسطی را داشتند. آن‌ها نه تنها جنبه‌های نابخردانه زندگی سنتی را تشخیص داده بودند بلکه برای آن‌ها ارزش ویژه‌ای قائل بودند و پدیده‌هایی چون سنت، تخیل، عاطفی‌اندیشی و مذهب را عناصر سودمند و ضروری زندگی اجتماعی می‌دانستند. این مخالفت‌ها به نوبه خود مبنای تحول در جامعه‌شناسی فرانسوی نیز شد.

- بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی در فرانسه:

(۱) کلود سن سیمون

(۲) آگوست کونت

(۳) امیل دورکیم

- بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی در آلمان:

(۱) کارول مارکس

(۲) ماکس وبر

(۳) گئورگ زیمل

- خاستگاه‌های جامعه‌شناسی بریتانیایی:

(۱) هربرت اسپنسر

(۲) جامعه‌شناسی ایتالیایی

(۳) پاره‌تو و موسکا

در این جزوه به اندیشمندان و متفکران عمده و تأثیرگذار در جامعه‌شناسی کلاسیک پرداخته شده است که سهم عمده‌ای در شکل‌گیری و تکوین نظریه جامعه‌شناسی در قرن نوزدهم داشته‌اند. در این میان به دلیل تأثیرگذاری شگرف امیل دورکیم، ماکس وبر، کارل مارکس و گئورگ زیمل در نظریه جامعه‌شناسی زندگی و اندیشه این چهار متفکر کلاسیک مورد بحث مفصل قرار می‌گیرد.

۱- انواع معرفت بشری:

انواع تفکر:

۱- تفکر عامیانه: این تفکر ویژه اجتماعات اولیه بود. در این نوع تفکر آنچه که معیار است آداب و رسوم و سنتهاست. این نوع تفکر معمولاً مربوط به مسائل مبتلا به جامعه است.

۲- تفکر فلسفی: در این نوع تفکر معمولاً درک شناخت از جامعه و اطراف جهان بیشتر شده است. یک نگاه، کلی پیدا کردن نوعی تفکر در مورد کلیات، تفکر درباره وجود، تفکر درباره هستی، تفکر درباره انواع.

۳- **تفکر علمی:** این تفکر برخلاف تفکر فلسفی، کلی نیست یعنی نه فقط کلی نیست بلکه جزئی هم هست، همچنین روشمند است یعنی روش‌های علمی بکار می‌آید.

برای روش‌های علمی باید اول ← مسئله مشخص شود ← تعریف ← سؤال اصلی ← فرضیه ← آزمون ← استنتاج

یکی دیگر از ویژگی‌های تفکر علمی تعمیم دادن است، تجربه کردن موارد مختلف برای همه.

۴- **تفکر دینی:** ویژگی‌های تفکر دینی: (آ) ماورایی است (ب) باورمند و اعتقادی است مثلاً بصورت وحی، الهام یا شهود، تجربه درونی هر فرد، حساب کتابی نیست، چون و چرایی ندارد.

۲- اهمیت نظریه:

در رابطه با نقش نظریه‌ها گفته‌اند. نظریه‌ها همچون نورهایی هستند که برای صید جهان و حقایق آن انداخته می‌شوند. یا به قول دیویی: هیچ‌چیز عملی‌تر از یک نظریه خوب نیست یا اینکه نظریه، قلب علم است. تیلور در کتاب «ایدئولوژی فلسفه و سیاست» در مورد نظریه می‌نویسد: هیچ عصری به اندازه عصر ما غرق در تئوری نبوده است. این سخن می‌خواهد به ما بگوید که میزان آشنایی ما با ماهیت نظریه بیشتر از هر زمان دیگری است اما حقیقت امر چیز دیگری است و نفس غرقه‌بودن در دریای نظریات ما را از درک ماهیت واقعی آنها باز داشته به گونه‌ای که مشاهده می‌شود بسیاری از جامعه‌شناسان به همین شناخت اندک قناعت ورزیده و از تأمل در جوهره و خصایص بنیادین نظریات، غفلت ورزیده‌اند. بر این اساس باید ادعای «استانفورد کوهن» را در کتاب «تئوری‌های انقلاب» قرین صحت دانست آنجا که از وجود هاله قابل توجه‌ای از ابهام برگرد واژه «نظریه» سخن گفته و مدعی می‌شود که بحث از چیستی و اصول حاکم بر تئوری‌ها منطقاً بر سایر موضوعات مقدم است.

تعریف نظریه:

نظریه از واژه **Theorien** به معنای توجه کردن، تعمق و بینش است.

- تعریف ساده کوهن: در بدو امر، مناسب است تئوری را آن چیزی بدانیم که در پاسخ‌گویی به سؤال چرا کمک می‌کند؟ پاسخ‌گویی به سؤال چرا ممکن نخواهد بود مگر آنکه نشانه‌هایی درباره

نحوه ارتباط و عوامل مختلف با یکدیگر را در دست داشته باشیم.

- نظریه‌ها در مفهوم کلی، قضایایی هستند که مطابق قواعدی کامل شده‌اند. به بیان دیگر، این قضایا مطابق با قانون معین و بر اساس داده‌هایی قابل مشاهده به هم‌دیگر مربوط شده‌اند. از این قضایا به عنوان وسایلی برای پیش‌بینی و تبیین پدیده‌های قابل مشاهده استفاده می‌شود. به عبارت دیگر همبستگی درونی فرضیه‌های نظری که راهنمای جامعه‌شناس در مشاهده همبستگی بین پدیده‌هاست نظریه نامیده می‌شود. فرضیه‌های نظری از طریق ارتباط قطعی که بین مفاهیم نظری وجود دارد تدوین می‌شوند. رینولدز نظریه را به صورت کلی و به شرح زیر تعریف کرده است.

- هر جمله یا بیان، درباره حوادثی که مشاهده آنها میسر نیست. این جمله ممکن است از یک سو فرضیه‌ای ساده درباره وقوع یک متغیر در شرایطی معین باشد و از سوی دیگر می‌تواند تبیینی پیچیده باشد، مانند این که هستی در ۴.۵ بیلیون سال، پیش چگونه بوده است؟ در بین این دو نوع ممکن است نظریه‌های مختلفی از لحاظ نوع، کیفیت و دامنه نیز وجود داشته باشند که هر یک در زمینه و محدوده معینی کاربرد دارند. به این معنی که نظریه به منظور تبیین طبقه معینی از پدیده‌ها طرح‌ریزی می‌شود و به ندرت می‌توان یک نظریه خوب یافت که در تمام زمینه‌ها کاربرد داشته باشد.

- نظریه مجموعه‌ای است از تعریف‌ها و پیشنهاد درباره تعدادی متغیر به هم پیوسته که همه این تعریف‌ها و پیشنهادها بعد منظم و مدونی از وقایع و پدیده‌هایی را که در اثر همبستگی‌ها و تداخل این متغیرها به وجود می‌آید، ارائه می‌دهد.

مفهوم نظریه که در تحقیقات جامعه‌شناسی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است دچار برداشت‌های دوگانه شده است:

یکی برداشت عامیانه که به جای نظر به کار می‌رود؛ دوم برداشت صحیح و علمی از مفهوم نظریه بدین معنا که نظریه بنیاد هر فعالیت علمی را تشکیل می‌دهد.

- **ساموئلسون در تعریف نظریه می‌گوید:** یک نظریه مجموعه‌ای از بدیهیات، قوانین و فرضیه‌هایی است که چیزی را درباره واقعیت قابل مشاهده تبیین می‌نماید. بنابراین نظریه نقش‌های ویژه‌ای از نظر تعریف، منظم کردن، توضیح و پیش‌گویی روابط بین پدیده‌ها دارد. همچنین گفته‌اند:

نظریه عبارت است از فرضیه‌هایی درباره ماهیت واقعی اشیاء.

فرضیه:

فرضیه بیان محدودی است که در **وضعیت‌های خاص**، علت و معلول را در مشاهد روابط میان پدیده‌ها اظهار می‌دارد. فرضیه اغلب حالت دانش ما، قبل از زمانی است که به آزمایش تجربی گذاشته شود و احتمالاً قبل از آنکه به پیشگویی یک پدیده بی‌انجامد.

اهداف نظریه:

۱- صرف نظر از اینکه نظریه چگونه طرح‌ریزی و بیان شود، سه هدف مربوط به هم یعنی توصیف و تبیین و پیش‌بینی را دنبال می‌کند.

۲- نظریه وسیله‌ای است که از طریق آن انبوهی از داده‌هایی مشاهده شده خلاصه می‌شوند.

۳- نظریه برای سازمان‌بندی کردن مشاهده‌ها بر اساس تشابه درونی و ویژگی‌هایی انتخاب شده، طرحی فراهم می‌کند. این تشابه ممکن است بر اساس شکل ظاهری و یا بر پایه وظایف مشترک باشد.

اولین کار نظریه‌پرداز عبارت است از تصمیم‌گیری در این باره که چه نوع تشابهی به عنوان مبنای توصیف به کار برده شود. به عنوان مثال یک نظریه رفتاری در روانشناسی ابتدا حوادث قابل مشاهده را بر مبنای محرک و پاسخ توصیف می‌کند و سپس آنها را بر اساس زمان وقوعشان، به حوادث گذشته و حال تقسیم‌بندی می‌کند. تمام نظریه‌های رفتاری از نظریه فوق تبعیت می‌کنند، اما ویژگی‌هایی که برای طبقه‌بندی بعدی به کار برده می‌شود از یک نظریه به نظریه دیگر متفاوت است.

جایگاه نظریه در جامعه‌شناسی:

درباره جایگاه نظریه در تحقیقات جامعه‌شناسی نیز دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. عده‌ای به روش قیاسی اصالت داده، معتقدند که نظریه مبنای انتخاب موضوع، فرضیه‌سازی و روش‌کار است و نتیجه آن به تایید یا رد نظریه می‌انجامد (نظریه، آنگاه پژوهش). عده‌ای دیگر برعکس به روش استقرایی اصالت داده معتقدند که پس از انجام مطالعات و مشاهده منجر به واقعیت‌های قابل آزمایش

می‌توان به یک نظریه به عنوان حاصل کار تحقیق دست پیدا کرد (پژوهش، آنگاه نظریه). عده‌ای هم این دو نگرش را با یکدیگر ترکیب نموده ابتدا بر اساس مشاهدات محدودتر، چارچوب نظری یک واقعیت را در ذهن خود پی‌ریزی می‌کنند و سپس با مطالعه مصادیق و واقعیت‌های آن، نظریه خود را مورد ارزشیابی قرار می‌دهند (ترکیبی).

ویژگی‌های نظریه:

- به طور کلی می‌توان گفت که یک نظریه جامعه‌شناسی دارای ویژگی‌های زیر است:
- ۱- مبین ماهیت پدیده (توصیف‌کننده) یا روابط علت و معلولی بین پدیده‌ها و متغیرهاست. (تبیین‌کننده)
 - ۲- از ترکیب مفاهیم، قضایا و قوانین ویژه خود که به صورت نظام‌یافته درباره یک واقعیت به وجود می‌آید و تشکیل یک مجوعه واحد را می‌دهد، حاصل آمده است. (کلی است)
 - ۳- قدرت پیش‌بینی و آینده‌نگری را دارد؛ زیرا ماهیت شی یا رابطه بین متغیرها را بیان می‌کند. (پیش‌بینی)
 - ۴- مفاهیم و قضایای نظری از مصادیق بیرونی برخوردارند. (بر مبنای واقعیت هستند)
 - ۵- قابل آزمایش می‌باشند (آزمون‌پذیر) تا از این طریق امکان ارزیابی نظریه فراهم آید. (غیر ذهنی‌اند)
 - ۶- نظریه‌ها باید توانایی آزمون‌های سخت و دشوار را داشته باشند و اگر مورد و مصداقی که ناقص مفاهیم نظریه باشد کشف شد، نظریه ارزش خود را از دست می‌دهد. (ابطال‌پذیر)
 - ۷- نظریه باید چارچوب مفهومی مناسبی را برای انجام تحقیقات، چه در بعد انتخاب مسئله و پردازش آن و چه در بعد تدوین فرضیه و مدل‌های علی و چه در بعد روش‌های کار، ارائه دهد. (چارچوب مفهومی کلی و هدایت‌گر)
 - ۸- نظریه نباید در امور تأیید شده و بدیهی با سایر نظریه‌های پذیرفته شده در تضاد و تعارض باشد و جامعه‌شناس وظیفه دارد قبل از شروع تحقیق از این جهت آن را مورد ارزیابی قرار دهد. (نداشتن تناقض بیرونی و درونی)

موفقیت نظریه:

موفقیت یک نظریه در درجه اول به توانایی آن در طبقه‌بندی داده‌های قابل مشاهده بستگی دارد. نظریه خوب آن است که بتواند هر مشاهده‌ای را به راحتی و بدون شک و تردید طبقه‌بندی کند؛ یعنی هم برای آن طبقه مناسب وجود داشته باشد و هم اینکه برای آن بیشتر از یک طبقه موجود نباشد. هر نظریه توصیفی همانند نظریه تبیینی باید بر اساس میزان سودمندی و قدرت توصیفی آن با توجه به ملاک آزمون‌پذیری مورد ارزشیابی قرار گیرد. قدرت یک نظریه تبیینی به روشی بستگی دارد که نظریه‌پرداز برای طرح‌ریزی آن بکار می‌برد همچنین، این قدرت به توانایی نظریه در آزمون‌پذیری و کافی بودن روش‌های انتخاب شده برای انواع مشاهدات بستگی دارد. نظریه‌ای که قدرت پیش‌بینی ندارد، فاقد ارزش تبیینی است.

پنج مرحله کسب اعتبار یک نظریه در فضای ذهن جمعی (تبدیل یک طرح فکری به نظریه معتبر)

مرحله اول: فرضیه‌پردازی

اندرو وینست (Andrew Vincent) معتقد است که نظریه‌ها متشکل از اجزا و حاوی اصول، قواعد و فرضیات اساسی هستند و حوزه خاصی را مشخص کرده و به کثرت جزئیات نظم می‌بخشد. لذا وجود فرضیه مهمترین رکن تولید نظریه است و اظهاراتی که مبتنی بر فرضیه‌های خاص می‌باشد شایسته کسب این عنوان نمی‌باشد. مرگ و حیات نظریه‌ها مبتنی بر استحکام فرضیه‌های نادر است لذا اظهار نظری که بدون توجه به فرضیه‌ای مشخص صورت گیرد یا مبتنی بر فرضیه‌هایی باطل نشده باشد، در آن صورت نظر ارائه شده همچون کودکی است، که مرده به دنیا آمده و صلاحیت طرح در حوزه نظریه‌ها را ندارد. جوهچ (Johatch) با عنایت به همین وجه است که می‌نویسد: هر نظریه‌ای مبتنی بر مجموعه‌ای از فرضیه‌هاست که با وجود یک سری از ارتباطات منطقی، اجزاء مختلف مدعا را به هم مربوط می‌سازد.

مرحله دوم: کلی بودن

نظریه‌ها اگرچه موضوع مشخص و معینی دارند ولیکن حوزه مصداقی آنها آنقدر گسترده و

وسیع است که ضرورتاً یک مورد خاص را شامل نمی‌شود. با عنایت به همین وجه است که جاناناتان تورنر می‌گوید: تئوری‌های علمی در خصوص دولت آن‌گونه هستند که مورد خاصی از دولت را در نظر ندارند بلکه به ماهیت قدرت در غالب یک نیروی اجتماعی اساسی و بنیادین ناظر هستند و موارد مطروحه از حیث مصداقی عام هستند. به عنوان مثال: کوهن در کتاب «تئوری‌های انقلاب» اگر چه تصویر ساده‌ای را ارایه می‌دهد با این حال ضمن رعایت اصل فوق از نظریاتی سخن می‌گوید که هیچ کدام جنبه شخصی نداشته و عام می‌باشند. مؤلفان کتاب «نظریه‌پردازی درباره انقلاب» نیز به نظریاتی عطف توجه نموده‌اند که فراتر از نظرات شخصی است و همه این شواهد ما را بر این می‌دارد که از کلی‌بودن به عنوان یک معیار کارآمد سخن بگوییم بعد دیگر این دیدگاه آن است که تولد تئوری‌های مختلف در گرو وجود اختلاف در اصول و مبانی اولیه و نه اختلافات جزئی و فرعی می‌باشد به عنوان مثال برای تئوریزه کردن مدعای شخص و گروهی مثل A کافی نیست که بین ادعای او با شخص و گروه B تفاوتی وجود داشته باشد، بلکه نوع این اختلاف مهم است. لذا چه بسا در ذیل یک تئوری واحد بتوان به طرح دیدگاه‌های مختلفی همت گمارد که علی‌رغم اختلافات صوری در اصل از اعضاء یک تئوری به حساب می‌آیند.

مرحله سوم: انسجام منطقی

از جمله اصول بنیادین و آشکار نظریه‌هاست که تقریباً تمامی شارحان و متخصصان این حوزه بدان اشاره داشته‌اند. دیوید ویلر (David Waller) در کتاب «جامعه‌شناسی علمی نظریه و روش» و جوهاچ در کتاب «تئوری سازمانی» بر روی اصل وجود ارتباط انسجام‌بخش بین اجزاء تأکید بسیار نموده‌اند.

مرحله چهارم: پردازش گفتاری

نکته مهمی که کمتر بدان اشاره شده، ساختار و نحوه پردازش گفتاری نظریه‌هاست که بر اساس آن تنها عقایدی صلاحیت نظریه بودن را دارند که علاوه بر رعایت موارد سابق‌الذکر در قالب زبانی خاص هم ارائه شده باشند. انسجام، شفافیت و اختصار زبانی در این مقام از اهمیت بسزایی برخوردار است. ماری جوهاچ در کتاب «تئوری سازمانی» این بعد مهم را برجسته ساخته است، آنجا

که نظریه را مجموعه‌ای از مفاهیم می‌داند که به شکل منسجم و منطقی در قالب الفاظ تخصصی به صورت قابل قبولی ارائه شده‌اند. تورنر نیز بر همین مطلب انگشت گذاشته و اظهار می‌دارد نظریه‌ها زبان خاص خود را دارند و این در هر حوزه علمی، صورت خاص خود را می‌گیرد که صاحب‌نظران هر فن آن را به نحو احسن درک می‌کنند.

مرحله پنجم: کسب اعتبار

این مقام از اهمیت بسیاری برخوردار است و به طور ضمنی به تمامی مراحل قبل دلالت دارد. بدین معنا که کسب اعتبار یک تئوری به میزان زیادی در گرو تحقق عینی مراحل پیشین است. اگر برای هر ایده دو فضای اصلی در نظر گرفته شود، ذهن فردی و جمعی و شرط اصلی مطرح شده یک اندیشه به عنوان نظریه، ورود به فضای ذهن جمعی دانسته شود، آنگاه کسب اعتبار بزرگترین رهاورد این حوزه تلقی خواهد شد.

دیوید ویلر در همین ارتباط متذکر می‌شود که یک تئوری عبارت است از مجموعه‌ای یکپارچه از روابط که دارای سطح معینی از اعتبار یعنی آنکه جمع قابل قبولی از افکار متخصص باشند که موارد صحت نظریه را بیش از موارد سقمش یافته باشند. در فضای ذهن جمعی، اعتبار نقش ویژه‌ای را ایفا می‌نماید به گونه‌ای که میزان آن عامل اصلی در تعیین مقام یک نظر است. اینکه آیا نظر به مقام رای، نظریه، نظریه بدیل و نهایتاً پارادایم رسیده است یا نه، در اصل منوط به همین عامل است: مثلاً «رای» آن نظری را می‌گویند که هنوز نتوانسته است موافقت حداقل افراد از میان متخصصان را به خود جلب کند و پارادایم آن نظریه‌ای است که به توفیق چشمگیری در این زمینه دست یافته است. نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که: قبل از تحقق اعتبار، تئوری نامیدن این مجموعه احکام قطع‌نظر از اصالت و خلوص قالب آنها امری نادرست و نابجاست. به عبارتی قبل از اعتبار، این مجموعه احکام منطقی را نه یک تئوری بلکه مجموعه‌ای از فرضیه‌ها خواهیم خواند. تنها هنگامی می‌توانیم به چنین فرضیه‌هایی لفظ تئوری اطلاق کنیم که اعتبار آنها مورد تصدیق قرار گیرد. بر این اساس می‌توان طبق گفته «ویلر» پذیرفت که: یک تئوری در هر حوزه‌ای که باشد، عبارت است از یک توضیح عام در خصوص یک پدیده مشخص گزینش شده که برای تعدادی از افرادی که در خصوص واقعیت آن

پدیده به تأمل و مطالعه مشغول شده‌اند، قابل قبول و رضایت‌بخش باشد.

نظریه مفاهیم مرتبط با یکدیگر است که هدف آن تعریف، توصیف و توضیح واقعیت است. به عبارت دیگر هر تئوری طرحی فکری است که جهان را معنی می‌کند و احتمالاً نیز طریقی ارائه و تجویز می‌نماید که مورد اقبال عمومی از متخصصان قرار گرفته است.

چند تعریف کلی از نظریه:

- شواهدی تجربی هستند که از مرحله آزمایش موفق بیرون آمده‌اند لذا مطلق نیستند بلکه نسبی هستند و با گذشت زمان تکمیل‌تر می‌شوند.

- همان فرضیاتی هستند که اثبات می‌شوند.

- مجموعه منطقی از مفاهیم مرتبط با یکدیگر که هدف آن تعریف، توصیف و توضیح واقعیت است.

- نظریه مجموعه‌ای است از تعاریف و پیشنهادها درباره تعداد متغیر بهم پیوسته که بعد منظم و مدونی از وقایع و پدیده‌هایی را که در اثر همبستگی‌ها و تداخل این متغیرها بوجود می‌آیند ارائه می‌کنند.

چرا نظریه‌ها تعاریف متعددی دارند؟

- ماهیت نظریه اجتماعی که متغیر است.

- تعدد موضوعات و مباحث

- تنوع دیدگاه‌ها و برداشت‌های نظریه‌پردازان

چرا به نظریه‌پردازی نیاز داریم؟ (کارکردهای نظریه)

- توصیف واقعیت (اینکه چه اتفاقی افتاده است)

- تبیین واقعیت (بیان علت‌های وقوع رویداد)

- پیش‌بینی

- توسعه الگوهای فکری (تضارب و تبادل افکار)

- ایجاد یک نظام فهرست‌سازی از واقعیت (چارچوبی که می‌توان در آن مشاهدات و داده‌ها را قرار داد)

- هدایت پژوهش‌ها (موضوع، سؤال اصلی، فرضیه، روش، استنتاج، داده‌ها)

ویژگی‌های نظریه‌های علمی:

- انتزاعی بودن (در عین اینکه در یک زمان و مکان عینی در پیوند هستند بطور کلی مستقل از زمان و مکان

هستند)

- تجربی بودن (قابل تکرار، آزمون، رد و یا اثبات هستند)

- کلی بودن (موردی و مصداقی نیستند)

- انسجام درونی داشتن (اجزای درونی آن شامل پیش‌بینی، تبیین، توصیف، گزاره‌ها، کارآمدی و ارائه راه حل

از انسجام منطقی برخوردار هستند).

نظریه چگونه ساخته می‌شود: روند ساخت نظریه:

۱- نظریه پسینی ۲- نظریه پیشینی

الف) نظریه پسینی (پژوهش، آنگاه نظریه)

- انتخاب یک پدیده و فهرست کردن تمامی مشخصات آن (مثلا انقلاب)

- سنجش و اندازه‌گیری مشخصات پدیده در موقعیتهای مختلف

- تحلیل داده‌های بدست آمده به منظور تعیین آن که آیا الگوهای نظام‌مند بین آنها وجود دارد یا نه.

- تدوین الگوهای مهم بعنوان گزاره‌های نظری که سازنده قوانین (نظریه‌ها) هستند.

ب) نظریه پیشینی (نظریه، آنگاه پژوهش)

- ارائه نظریه‌ای صریح در قالب اصول موضوعه (مهاجرت)

- انتخاب گزاره‌ای که توسط نظریه ایجاد شده، برای مقایسه با نتایج پژوهش تجربی

- طراحی پروژه‌های تحقیقاتی برای آزمایش مطابقت گزاره‌های انتخاب شده با داده‌های تجربی

- ایجاد تغییرات لازم در نظریه یا طرح پژوهشی در صورت عدم تطابق با داده‌های تجربی و

سپس ادامه پژوهش تجربی

- انتخاب گزاره‌های بعدی برای آزمایش

ج) ترکیبی از هر دو:

- ۱- ارائه یک نظریه صریح بصورت اصول کلی
- ۲- انتخاب همزمان یک پدیده و تبیین مشخصات آن
- ۳- آزمون همزمان نظریه با پژوهش درباره پدیده مورد نظر
- ۴- ایجاد تغییرات لازم در نظریه
- ۵- ارائه نظریه نهایی

ویژگی یک نظریه معتبر علمی: (مراحل کسب اعتبار یک نظریه):

- فرضیه پردازی: فرضیه مهمترین رکن هر نظریه است بدون فرضیه، نظریه ممکن نیست.
- کلی بودن: فراتر از یک مورد خاص باید باشد (شخصی نباید باشد).
- انسجام منطقی: انسجام درونی اجزای نظریه.
- پردازش گفتاری: نظریه باید در غالب زبانی بصورت خلاصه، منسجم، شفاف و قابل فهم ارائه شود. (دستکم برای صاحب نظران آن علم)
- کسب اعتبار (متخصصان آن حوزه علمی آن را محک بزنند و میزان اعتبار آن را در جامعه خود)

انواع نظریه براساس ماهیت آنها

- تحلیلی: مانند نظریه‌های منطق و ریاضیات این نظریه‌ها ممکن است درباره واقعیات نباشند اما شامل مجموعه‌ای از بیان‌های بدیهی باشد که صحت دارند و بیان‌های دیگر از آن مشتق می‌شوند.
- هنجاری: اینکه جهان چگونه باید باشد. مجموعه‌ای از شرایط مطلوب را بیان می‌کنند و اینکه چرا جهان باید اینگونه باشد مانند نظریه‌های اخلاقی، ایدئولوژی‌ها و مجموعه قواعد و شاخص‌های رفتاری
- علمی، تجربی: توصیف و تبیین واقعیات براساس روابط علت و معلولی میان پدیده‌ها
- نظریه‌های متافیزیکی یا ماورایی: نظریه‌هایی که قابل آزمون نیستند مثل نظریه انتخاب طبیعی یا نظریه بیگ‌بنگ یا انفجار بزرگ.

مفاهیم اساسی در بررسی نظریه های اجتماعی:

- انسان
- جامعه
- رابطه انسان و جامعه

الف) نگاه به انسان

- روسویی
 - نگاه هابزی
 - نگاه جان لاک
 - اسپیوزا
- **نگاه روسویی:** انسان خوب است، ماهیت او پاک است اما جامعه او را خراب می کند پس جامعه را باید اصلاح کرد.
- **نگاه هابزی:** انسان ذاتاً شرور است پس جامعه باید او را کنترل کند.
- **نگاه جان لاک:** فطرت انسان مانند لوح سفید است. هرچه هست تأثیر جامعه است.
- **اسپیوزا:** انسان دارای نیروی بالقوه است که او را بسوی خوبی یا بدی متمایل می سازد و اینکه انسان کدام را برگزیند به تمام تشخیص و اراده او بستگی دارد.

ب) نگاه به جامعه :

- اصالت جامعه: جامعه دارای یک ساختی ثابت و محیط بر اطراف است.
- اصالت افراد و شخصیت ها: جامعه عبارت است از نمایش فعالیت های ارادی بشر.
- اصالت فرآیند: جامعه دارای ساختار فرآیندی است و در هر فرآیند شکلی متفاوت به خود می گیرد لذا نمی تواند کاملاً بر انسان احاطه داشته باشد.

ج) رابطه انسان با جامعه:

- ذهن گرایی: منظومه باوری که به تأثیر عناصر ذهنی متفکران و اندیشمندان اصالت می دهد.
- عین گرایی: منظومه باوری که به تأثیر شرایط عینی (اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی).

- دیالکتیک گرایی: (دوگانه افکاری) منظومه باوری که به رابطه و تأثیر متقابل عناصر ذهنی و عینی توأمان اصالت می‌دهد که به دو دسته تقسیم می‌شود:

الف) عوامل گرا: برتری با کنش‌سازی عینیات است.

ب) تفسیرگرا: برتری با کنش‌سازی انسان است.

اشکال نهایی نظریه‌ها:

نظریه‌ها در نهایت سه شکل به خود می‌گیرند:

الف - مجموعه‌ای از قوانین (عمدتاً در علوم طبیعی).

- کلیاتی تجربی درخصوص قوانین طبیعی مثلاً قانون جاذبه.

- گزاره‌هایی توصیف کننده موقعیت‌ها و روابط مثلاً قوانین مکانیک.

- دارای مفاهیم عملیاتی هستند مثل جرم، حجم، وزن و

- تجربه شده هستند و آزمون شده‌اند برخلاف فرضیه. (مفاهیمی که تجربه نشوند را درک نمی‌کنند).

- عموماً از یکدیگر مشتق نمی‌شوند.

ب - مجموعه‌ای از تعاریف، اصول قراردادی یا گزاره‌ها مثل نظریه‌های تحلیلی یا بدیهی:

- ضرورتی به تجربه عملی همه ندارند بلکه تجربه یک نفر تأیید کننده دیگری است.

- از یکدیگر مشتق شده‌اند.

- عموماً ذهنی هستند.

ج - مجموعه‌ای از توصیفات فرآیندهای علی هستند.

یعنی مجموعه‌ای مرتبط از تعاریف و گزاره‌هایی که موقعیت‌هایی را توصیف می‌کنند و در آن انتظار می‌رود یک یا چند فرآیند علی وجود داشته باشد و یا تأثیر یک یا چند متغیر مستقل را بر یک یا چند متغیر وابسته شناسایی کند.

اجزای تشکیل دهنده نظریه:

۱- مفهوم ۲- سازه ۳- متغیر ۴- مدل

۱- مفهوم:

اجزای سازنده نظریه‌ها هستند، چیزهایی که مطالعه می‌شوند، مقایسه می‌شوند و به هم مربوط می‌شوند. یک مفهوم انتزاعی است که یک قسمت از واقعیت را توصیف می‌کند و یک نام کلی است برای نمونه‌های مشخصی از پدیده‌ای که توصیف می‌شود امور کلی که بر موارد جزئی در واقعیت دلالت می‌کنند،

مثال: انسان: مفهوم تحصیلات که بطور کلی بر مجموع تجارب آموزشی افراد دلالت دارد یا رسانه‌های جمعی که بطور کلی مجموع رفتارهای ویژه افراد نظیر خواندن، دیدن و گوش دادن در رابطه با رسانه‌های جمعی توصیف می‌کند.

۲- سازه: (construct)

تفاوت آن با مفهوم در کلی‌تر و انتزاعی‌تر بودن است،

مثل انسان در استفاده از رسانه‌های جمعی مثل تماشای تلویزیون، گوش دادن به رادیو، خواندن روزنامه.

۳- متغیر: (variable)

در جامعه‌شناسی تقسیم مفاهیم به واحدهای تخصصی‌تر را متغیر می‌گویند از این نظر متغیر دو ویژگی دارد: ۱- عینی‌تر بودن ۲- قابل اندازه‌گیری بودن.

بعنوان مثال در تماشای تلویزیون:

- تعداد بخشهای خبری یک شبکه در یک روز

- تعداد روزهای تماشای تلویزیون

- تعداد ساعات تماشای تلویزیون

- تعداد برنامه‌های خبری مشاهده شده

بنابراین متغیر یک نسخه قابل اندازه‌گیری از یک مفهوم یا سازه است که می‌تواند دو یا چند مقدار را بپذیرد. یک مقدار نیز نماینده بعضی بخش‌ها یا کمیت‌های یک متغیر است پس متغیر در جایی بکار

می‌رود که اندازه‌گیری منظور باشد و مفهوم در جایی بکار می‌رود که بحث‌ها کلی‌تر و انتزاعی‌تر باشد و سازه سطحی بالاتر است برای بحث‌های بسیار ذهنی و انتزاعی استفاده می‌شود.

مدل:

مدل‌ها ابزاری نظری هستند که می‌توانند نظریه‌سازی را ارتقاء بخشند.

انواع مدل از نظر کاپلان:

- ۱- مدل فیزیکی مثل ماکت هواپیما یا تونل باد.
- ۲- مدل در معنای نظریه (یعنی ارجاع به هر نظریه‌ای که با درجه‌ای از دقت ریاضی و منطقی ارائه شده است).
- ۳- مدل صوری (مدلی از یک نظریه که نظریه را بعنوان ساختاری از نمادهای تفسیر نشده نشان می‌دهد. این مدل فقط صورت و ظاهر نظریه را بازگویی می‌کند).
- ۴- مدل معناشناختی (ارائه معادل مفهومی یک موضوع که این رایج‌ترین کاربرد مدل در مفهوم اجتماعی است).

انواع مدل از نظر نئولپ:

- ۱- مدل مقیاسی (مدل مقیاسی موضوعی را بازسازی می‌کند که تنها در اندازه با آن موضوع متفاوت است مدل مقیاسی، گونه‌ای از مدل فیزیکی است).
- ۲- مدل مفهومی (مدل مفهومی فقط شامل تغییر در اندازه نیست بلکه چون فرآیندهای فیزیکی، روانشناختی و منطقی را بازنمایی می‌کند انتزاعی هم هست).

تعریف مدل از نظر مک کوایل و ویندال:

مدل بعنوان توصیفی از تکه‌ای از واقعیت در قالبی گرافیکی که آگاهانه ساده شده در نظر است. یک مدل در تلاش است تا عناصر اصلی هرگونه ساختار یا فرآیند و ارتباط میان آن عناصر را نشان دهد.

ویژگی‌های یک مدل:

- یک شیء یا یک فرآیند است.
- یک سیستم یا یک ساختار است.

- یک بازنمایی ساده شده است.

- برخلاف نظریه، پیش‌بینی نمی‌کند بلکه توصیف و تجسم می‌کند.

تعریف نهایی مدل: یک مدل بازنمایی کننده بخشی از واقعیت است که می‌تواند یک شیء یا فرآیند باشد به گونه‌ای که آنچه عناصر یا بخش‌های کلیدی آن شیء یا فرآیند به شمار می‌آیند و همچنین ارتباط میان آنها مورد تأیید قرار می‌گیرند. مدل تصویر کامل واقعیت نیست بلکه بخش‌هایی از آن را برجسته می‌کند و به بخش‌های دیگر توجه چندانی نمی‌کند.

تفاوت مدل و نظریه:

- مدل‌ها، تمثیل‌ها و استعاره‌های روشن و محکمی هستند اما نظریه‌ها تعمیم‌های کلی هستند.

- مدل ادعای بیان حقیقت عالم را ندارد اما نظریه ادعای تبیین واقعیت را دارد.

- مدل سازه‌ای جزئی و ساختگی است.

- مدل‌ها در تجسم‌سازی آزادی بیشتری دارند درحالی‌که نظریه‌ها از سوی مفروضات پارادایمی

تحت فشار هستند.

- مدل‌ها غیررسمی‌تر هستند.

- مدل‌ها دقیق‌تر، روشن‌تر و آگاهانه‌تر هستند اما نظریه کلی و بعضاً شبیه‌دار هستند.

- مدل‌ها بر اساس مفید بودن یا مفید نبودن ارزیابی می‌شوند در حالی که نظریه‌ها بر اساس

درست یا نادرست بودن.

دسته‌بندی نظریه‌های اجتماعی از نظر هربرت بلومر:

۱- عوامل گرا ۲- تفسیر گرا

عوامل گرا:

- فرایند اجتماعی جامعه و کنش‌های اجتماعی محصول و معلول تعدادی از عوامل یا متغیر است.

- از این نظر تحلیل رویدادها و تبیین آنها جبری است.

- هر واقعیت اجتماعی در رابطه با یک یا چند متغیر و عامل درونی یا بیرونی سنجیده می‌شود

کاهش گرا) یعنی اگر عوامل یا متغیرهای مستقل حادث شوند واقعیت مورد نظر متغیر (وابسته) ظهور می‌کند.

- در این نگرش تحلیل و تبیین، ارزشی است (از نگاه جامعه‌شناس است).

- قوم‌گرایانه است یعنی جامعه‌شناس جوامع مورد مطالعه خود را بر اساس ملاک‌های جامعه خویش می‌سنجد.

تفسیر گرا:

- جامعه و کنش‌های اجتماعی موضوع اصلی جامعه‌شناسی هستند.

- تحلیل‌های تفسیر گرا در واقع به معنی کاهش روح حقیقی جامعه به یک دسته از متغیرهایی است که جامعه‌شناس فرض کرده است.

- واقعیت اصلی جامعه فرآیندی پیش رونده است.

- شرح و تبیین پدیده‌های اجتماعی منوط به مراجعه مستقیم به آنها بدون هیچ پیش فرضی درباره رابطه میان متغیرها و عوامل است.

- از تفسیرهای شخصی پرهیز می‌کند.

- جامعه را بر اساس معیارهای همان جامعه تفسیر می‌کند.

فرانظریه:

فراتحلیل (یا فرانظریه) را می‌توان به عنوان بررسی اصول اساسی دانش انباشته موجود تعریف کرد.

فراجامعه‌شناسی:

فراتحلیل (یا فرانظریه) در جامعه‌شناسی تحت عنوان «فراجامعه‌شناسی» هم مطرح می‌شود. این نوع جامعه‌شناسی را می‌توان به عنوان بررسی کلی ساختار اساسی جامعه‌شناسی و نیز ساختار عناصر گوناگون سازنده آن تعریف کرد.

پس فرا جامعه‌شناسی دو کار کرد دارد:

- بررسی ساختار اساسی جامعه‌شناسی

- بررسی ساختار عناصر گوناگون سازنده جامعه‌شناسی شامل حوزه‌های اساسی مثل کار و شغل، مفاهیم مثل ساختار، روش‌ها مثل فرا روش‌ها، فراتحلیل، فرا نظریه. از نمونه‌های فرانظریه می‌توان به کتاب «قواعد روش جامعه‌شناسی» دورکیم اشاره کرد.

کارل پاول فری در کتاب:

«روش جامعه‌شناسی تاملاتی در باب فراجامعه‌شناسی» فراجامعه‌شناسی را این‌گونه تعریف می‌کند: موضوع بررسی جامعه‌شناسی، جهان اجتماعی است، حال آنکه موضوع بررسی فراجامعه‌شناسی، همانا خود جامعه‌شناسی است و علمی جداگانه است.

از نظر ترنر (۱۹۸۶):

فرا نظریه پس از ساخته و پرداخته شدن نظریه‌ها مطرح می‌شود و هدفش فهم مفروضات، استراتژی‌ها و دانشی است که نظریه‌ها ایجاد می‌کنند و یا از آن ندیده می‌گذرند.

کارکردهای فراجامعه‌شناسی (از نظر فری):

- ۱- ارائه معیارهایی برای تشخیص دانش علمی جامعه‌شناسی از دانش غیر علمی جامعه‌شناسی
- ۲- تمایز قابل شدن میان پدیده‌های مرتبط و نامرتب با جامعه‌شناسی
- ۳- فراهم کردن قواعد و دستورالعمل‌هایی برای کاربرد دو معیار قبلی در پژوهش‌های جامعه‌شناسی

تعریف فراجامعه‌شناسی از نظر جرج ریتز:

علمی است که باید جامعه‌شناسی را مورد بررسی قرار دهد.

منطق تحول علم از نظر تامس کوهن:

در سال ۱۹۶۲ فیلسوف علم کوهن کتاب کم حجمی با نام ساختار انقلاب‌های علمی منتشر کرد. او در این کتاب مفروضات عموماً پذیرفته شده درباره شیوه دگرگونی علوم را به چالش گرفت.

نگاه قبل از کوهن به پیشرفت علم (توسعه انباشتی):

به نظر افراد عادی و بسیاری از دانشمندان، علم به شیوه‌ای انباشتی پیشرفت می‌کند. هر پیشرفتی در علم خواه ناخواه بر پایه پیشرفت‌های پیشین آن استوار است. علم از طریق افزایش‌های تدریجی ولی مداوم دانش، به رشد رسیده است.

نگاه کوهن:

- او می‌پذیرد که انباشت در پیشرفت علم نقش دارد.
- اما تاکید می‌کند که دگرگونی‌های بنیادین و بزرگ در علم فقط در نتیجه انقلاب‌های علمی بوده است.
- علم در هر دوره‌ای تحت تاثیر یک پارادایم است (تصویر بنیادی از موضوع علم).

مراحل وقوع یک انقلاب علمی:

- پارادایم مسلط (تصویر بنیادی از موضوع علم).
- علم متعارف یا بهنجار: دوره‌ای از انباشت علم است که در آن دانشمندان برای بسط انگاره مسلط علمی فعالیت می‌کنند.
- بی‌هنجاری: کار علمی، سرانجام در مرحله‌ای به یافته‌هایی دست می‌یابد که نمی‌توان آنها را با پارادایم مسلط تبیین کرد.
- بحران: هرگاه حالت ناهنجاری اوج بگیرد و تداوم یابد، مرحله بحرانی پیش می‌آید.
- انقلاب: تحول و انقلاب علمی که نتیجه آن کنار نهادن پارادایم مسلط است و پارادایم جدید شکل می‌گیرد.

- پارادایم جدید: و ادامه چرخه قبل

- تبدیل پارادایم مسلط به دانش هنجاری

کارکردهای پارادایم: (از نظر ریترز)

- ۱- تمایز یک اجتماع علمی از اجتماع علمی دیگر (فیزیک از شیمی، جامعه شناسی از روانشناسی)
 - ۲- تمایز میان مراحل گوناگون تاریخی در تحول یک علم (پارادایم فیزیک در قرن نوزده و پارادایم فیزیک در قرن بیستم)
 - ۳- تمایز و تفکیک دسته‌بندی‌های شناختی درون یک علم از یکدیگر.
- مثلاً روانکاوی معاصر به سه پارادایم دسته بندی می شود:

- پارادایم فرویدی.
- پارادایم یونگی
- پارادایم اسکینری.

تعریف پارادایم: (از نظر ریترز)

تصویری بنیادی از موضوع بررسی یک علم است مبنی بر این که در یک علم چه چیزی را باید بررسی کرد، چه پرسش‌هایی را می‌توان پیش کشید، چگونه آنها را مطرح کرد و در تفسیر و تشریح پاسخ‌های بدست آمده، چه قواعدی را باید رعایت کرد.

پارادایم گسترده‌ترین وجه توافق در چارچوب یک علم است و در جهت تفکیک یک اجتماع (یا خرده اجتماع) علمی از اجتماع دیگر عمل می‌کند. پارادایم، سرمشق‌ها، نظریه‌ها، روش‌ها، ابزارهای موجود در یک علم را دسته‌بندی، تعریف و مرتبط می‌کند.

رابطه پارادایم و نظریه:

- نظریه‌ها فقط بخشی از پارادایم‌های گسترده‌تر به شمار می‌آیند.
- یک پارادایم می‌تواند دو یا چند نظریه و نیز تصویرهای گوناگون از موضوع را مانند روش‌ها و ابزارها، و سرمشق‌ها (الگوها)ی یک علم را در برگیرد.

عناصر سازنده یک پارادایم: (از نظر ریترز)

- ۱- سرمشق: منظور آن است که در هر پارادایم افکار و اندیشه‌های یک جامعه‌شناس و با یک نظریه‌پرداز به عنوان الگوی اصلی در نظر گرفته می‌شود.
- ۲- تصویر موضوع مورد بررسی: اینکه طرفداران و حامیان یک پارادایم، چه تصویری از موضوع اصلی علم خود دارند. مثلاً اومانیست‌ها چه تصویر بنیادینی از انسان دارند (آزاد است، مختار است، عاقل است و...) یا اینکه جامعه‌شناسان، جامعه را چگونه می‌نگرند (اصیل است، فرعی است، یکپارچه است، غیر منسجم است، عینی است، ذهنی است و...).
- ۳- روش: وابستگان و حامیان یک پارادایم از کدام روش‌ها برای پژوهش‌های خود بهره می‌برند. آزمایش، مصاحبه، پرسشنامه، نظرسنجی، مطالعات اسنادی، فوکوس گروپ و....
- ۴- نظریه‌ها: کدام نظریه‌های ذیل یک پارادایم قرار دارند و به حیات خود ادامه می‌دهند. مثلاً در پارادایم عوامل‌گرا می‌توان به نظریه‌های ساختی، کارکردی، کشمکش و تبادل اشاره کرد و یا در پارادایم تفسیرگرا می‌توان به نظریه‌های کنش، کنش متقابل نمادین و تعبیر اشاره کرد.

جامعه‌شناسی کارکردگرایی - ساختاری:

از یک نظر، نظریه‌های جامعه‌شناسی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

توافق \longleftrightarrow کشمکش

به این معنا که طیفی را از نظریه‌هایی با محور نظم و توافق تا نظریه‌هایی با محور تضاد کشمکش شکل می‌دهند:

۱- نظریه‌های توافق (که یکی از آنها کارکردگرایی ساختاری است)

۲- نظریه‌های کشمکش (که یکی از آنها نظریه تقابل است)

۲- کارکردگرایی اجتماعی:

عمدتاً بر ساختارهای اجتماعی و نهادهای پهن دامنه جامعه، روابط داخلی میان آنها و نیز تأثیرهای مقیدکننده آنها روی کنشگران توجه دارد. این نوع کارگرایی، رهیافت غالب میان جامعه‌شناسان طرفدار کارکردگرایی ساختاری است و ما نیز در اینجا، همین را در نظر داریم.

۳- کارکردگرایی بینایی:

(متأثر از انسان‌شناس معروف ای. بی رادکلیف) که بر روابط اجتماعی، به ویژه مکانیسم‌هایی که برای سازگاری با فشارهای موجود در این روابط اجتماعی به کار برده می‌شود تأکید می‌گردد.

- پیش‌نیازهای کارکردی جامعه:

یکی از مهمترین موضوعات مورد علاقه کارکردگرایان ساختاری، تحلیل چیزهایی است که یک نظام اجتماعی برای بقاء به آن نیاز دارد (شامل ساختارها و به ویژه کارکردها). از نظر آنها این پدیده‌ها، شرایطی بنیادی برای جامعه هستند که در صورت نبود هر یک، جامعه‌ای بر جا نخواهد ماند.

۱- جمعیت:

- اگر جمعیت جامعه‌ای نابود شود، جامعه آشکارا در خطر قرار می‌گیرد. جمعیت یک جامعه در موارد زیر در خطر می‌افتد:

- کاهش جمعیت تا جایی که ساختارهای آن از عملکرد بیفتند.

- بی‌تفاوتی و بی‌تفاوت شدن جمعیت

- کشمکش‌های بسیار شدید و گسترش آن در جامعه (از نظر کارکردگرایان اساس جامعه بر نظم است لذا نمی‌تواند بر مبنای تضاد باقی بماند)

۲- روش‌های مناسب برای انطباق با محیط:

- چگونگی تأمین نیازها:

- تنظیم نظام‌های اجتماعی متعدد (بازرگانی، تبادل فرهنگی، ارتباطات، دفاع نظامی و ...)

۳- نقش‌های تفکیک شده و قشربندی اجتماعی:

از نظر کارکردگرایی هر جامعه‌ای برای زنده ماندن به قشربندی اجتماعی نیاز دارد (تضمین

علاقه‌مندی مردم به قبول مسئولیت‌های بلندپایه، تضمین استواری نظام اجتماعی)

۴- نظام ارتباطی کارآمد (زبان و راه‌های ارتباطی، نظام‌های نمادین مشترک)

۵- نظام مشترک ارزشی (مردم جامعه باید اساساً جامعه و جهان را به یک شیوه بنگرند)

۶- تنظیم وسایل دستیابی به هدف‌های مشترک (هنجارها)

۷- مکانیزم‌های نظارتی کارآمد (چون جامعه نباید بر اساس زور اداره شود).

کارکردهای یک نظام از نظر تالکوت پارسونز:

تعریف کارکرد: مجموعه فعالیت‌هایی که در جهت برآوردن یک نیاز یا نیازهای نظام صورت می‌گیرد.

بر اساس این تعریف، از نظر پارسونز ۴ تکلیف (کارکرد) برای همه نظام‌ها ضرورت دارد:

۱- تطبیق (Adaptation):

هر نظامی باید خودش را با موقعیتی که در آن قرار گرفته است تطبیق دهد، یعنی باید خودش را با محیطش تطبیق دهد و محیط را نیز با نیازهای سازگار سازد.

۲- دستیابی به هدف (Goal attainment):

یک نظام باید هدف‌هایی اصلی‌اش را تعیین کند و به آنها دست یابد.

۳- یکپارچگی (Integration):

هر نظامی باید روابط متقابل اجزاء سازنده‌اش را تنظیم کند و به رابطه میان چهار تکلیف کارکردیش نیز سروسامان بدهد.

۴- سکون یا نگهداشت الگو (حفظ الگو):

هر نظامی باید انگیزه‌های افراد و الگوهای فرهنگی آفریننده و نگهدارنده این انگیزش‌ها را ایجاد، نگهداری و تجدید کند.

هریک از چهار کارکرد نظام کلان اجتماعی را چهار ساختار انجام می‌دهند:

۱- ساختار اقتصادی: خرده نظامی است که کارکرد تطبیق با محیط را از طریق کار، تولید و تخصیص، برای جامعه انجام می‌دهد. اقتصاد از این طریق محیط را با نیازهای جامعه تطبیق می‌دهد و در ضمن به جامعه کمک می‌کند تا خود را با واقعیت‌های بیرونی تطبیق دهد.

۲- سیاست و ساختار سیاسی: کارکرد دستیابی به هدف را از طریق پیگیری هدف‌های اجتماعی و بسیج کنشگران و منابع در جهت این هدف، انجام می‌دهد.

۳- **نظام اعتقادی:** کارکرد سکون را از طریق انتقال فرهنگ (هنجارها و ارزش ها) به کنشگران

(برای مثال در مدرسه و خانواده) انجام می‌دهد و بدین‌سان فرهنگ را ملکه ذهن آنها می‌سازد.

۴- **عرف اجتماعی:** کارکرد یکپارچگی (مثلاً از طریق قوانین) انجام می‌دهد و همین عرف است که

عناصر گوناگون سازنده جامعه را هماهنگ می‌سازد.

مفهوم کجروی و بی‌سامانی:

پارسونز کجروی را خارج شدن فرد یا گروه از معیارهای رفتاری و سازمانی یک دسته و یا

ناهماهنگی میان هنجارهای سازمانی دو گروه اجتماعی تعریف می‌کند.

علل کجروی و ناهنجاری:

۱- ناهماهنگی میان هنجارهای سازمانی و اجتماعی

۲- انتظارات مبهم: هرگاه هنجارها مبهم باشند و دقیقاً چشم داشت‌های اجتماعی را روشن ننمایند

احتمال رشد کجروی زیادتر می‌شود. زیرا تعریف مشخصی از انتظارات جامعه موجود نیست.

۳- رفتارهای اختیاری: کجروی در اعمال اختیاری بیشتر بروز می‌کند تا رفتارهای اجباری که

مورد انتظار جامعه است. از طرف دیگر در اعمال اختیاری نمی‌توان حدود و گستره کجروی را

مشخص کرد حال آنکه در رفتارهای اجباری حدود رفتار درست و نادرست کاملاً روشن است.

۴- رفتارهای اجباری و ممنوع: چنانچه میان اطلاعات و انرژی تناسب و همگنی وجود نداشته

باشد یا میزان اطلاعات داده شده از بالای سطح تحمل جامعه فراتر باشد، اجبار و ممنوعیت زمینه

رشد کجروی و عصیان را نیز شدت می‌دهد.

ویژگی‌های نظام (سیستم) از نظر پارسونز:

- ۱- نظام‌ها از خاصیت نظم و وابستگی متقابل اجزاء برخوردارند.
- ۲- نظام‌ها گرایش به حفظ خودبخودی نظم یا توازن دارند.
- ۳- نظام‌ها می‌توانند ایستا باشند یا با یک فراگرد دگرگونی سامانمند عمل کنند (ابتدایی نیستند).
- ۴- ماهیت بخشی از نظام، بر بخش‌های دیگر و عملکرد آن تأثیر دارد.
- ۵- نظام‌ها مرزهای محیط‌شان را حفظ می‌کنند.
- ۶- نظام‌ها گرایش به حفظ خود دارند. یعنی مرزهای روابط اجزاء با کل را حفظ می‌کنند، تنوعات محیطی را تحت نظارت دارند و گرایش به دگرگونی در داخل نظام را مهار می‌کنند.

اصول مکتب کارکردگرایی - ساختاری:

۱- اندام وارگی: (Organism)

- تشبیه وقایع اجتماعی به موجود زنده
- تعمیم قوانین طبیعت به جامعه (پیدایش، رشد، زوال)
- تفسیر و شناخت وقایع بر اساس قوانین طبیعی
- تشبیه جامعه به موجودی زنده. ارسطو مثلاً می‌گوید دست تازمانی برای بدن اهمیت دارد که از آن جدا نشده است و به نیازهای بدن و سایر اعضا پاسخ می‌دهد.

۲- نظام گرایی (Systemic):

- موجودات مورد مطالعه یا وقایع اجتماعی، حالت مجموعه‌ای یا سیستمی دارند.
- دارای اجزاء و عناصری هستند که در یک مجموعه کلی قرار دارند.
- اجزا با هم و با کل رابطه دارند و طبق قوانین خاصی عمل می‌کنند.

۳- خردگرایی (Rationalism)

- هر مجموعه‌ای به علت اینکه هست و عمل می‌کند، پس درست و منطقی است و اجزاء باید با کل هماهنگ باشند.

- هر عضوی که هماهنگ نیست، پس کجرو است.

۴- کارکردگرایی : (functionalism)

- هر جزئی از جامعه کارکرد دارد.

- کل مجموعه نیز کارکرد دارد.

- بررسی و تحلیل نیز بر اساس کارکرد هر جزء در برابر دیگر اجزاء و یا بر اساس کارکرد کل مجموعه صورت می‌گیرد.

چهار خرده نظام در نظام کلان اجتماعی از نظر پارسونز:

نظام فرهنگی: متشکل از ایده‌ها، ارزش‌ها و اعتقادات و باورهای جمعی است که فرد از جامعه حال و گذشته فرا گرفته است. انسان با انتخاب خود تا حد ناچیزی می‌تواند بر این نظام تاثیر داشته باشد. زیرا دامنه انتخاب و گزینش او محدود به داده‌های موجود است.

نظام اجتماعی: شرایط کارکردی ساخت جامعه را بر عناصر موجود و نهادهای اجتماعی تحمیل می‌کند تا انسجام در جامعه ممکن شود.

نظام شخصیتی: بر چگونگی انتخاب راه‌ها و نحوه رسیدن به اهداف از طریق قالب‌های دو وجهی یا دوگانه متغیرهای الگویی تاثیر می‌گذارد.

نظام اندام واره ای یا بوم شناسی که از تاثیر محیط مادی و نیروی حیات بخش مادی بر دیگر اجزاء سخن می‌گوید.

مفهوم تکامل در نظریه پارسونز:

حرکت تکاملی جوامع در نظام فکری پارسونز، حرکتی بسیار آرام و بطنی است. این حرکت آرام از پی آمدن سه مرحله در چند دهه، و هر مرحله پس از مرحله دیگر و با نقض مرحله قبلی، صورت می‌گیرد. مفهوم "همسازی یا تطابق" در نظام پارسونز با مفهوم تکامل مترادف است. چون نظام اجتماعی زمانی می‌تواند در نظام بزرگ اجتماعی تطابق ایجاد کند که نظام اجتماعی دائم در حال رشد و تغییر باشد. پس همان حرکت جوهری نهفته در ذات طبیعت در ذات اجتماع وجود دارد و رو به سوی پیشرفت و کمال دارد.

- **مرحله اول «جنبش»:** هنگامی که نظام در حال تطابق است. یعنی نیاز برای رسیدن به فنون جدید؛ با وجود چنین نیازی اولین حرکت تاریخ اجتماعی در جامعه تعیین می‌یابد.

- **مرحله دوم شکل‌گیری اسلوب‌ها و شکل‌های جدید:** پارسونز این مرحله را مرحله «سازندگی و ثبات» می‌داند. چون تغییرات در همه سطوح جامعه جاری و ساختاری می‌شود.

- **مرحله سوم:** تکمیل و اتمام؛ زمانی که تغییرات ایجاد شده در تمامی سطوح سیستم اجتماعی بزرگ نفوذ کرده و به ثبات قطعی خود می‌رسد. در این مرحله تغییرات ایجاد شده تثبیت می‌شوند و به صورت ایدئولوژی حاکم و تحت عنوان کارکرد خرده سیستم فرهنگی عمل می‌کند. (تنهایی ص ۱۹۶)

جامعه‌شناسی کل‌گرا:

جریان جامعه‌شناسی کلان به‌عنوان گرایش مسلط نزد جامعه‌شناسان قرن نوزدهم، هیچ‌گاه از نظریات جامعه‌شناسی، غایب نبوده است. این جریان، بنیانگذاران قرن نوزدهم مثل کنت، سن-سیمون، اسپنسر و دورکیم و نیز ابن‌خلدون، منسکیو، مارکس و لوکاچ را دربر می‌گیرد. حتی جامعه‌شناسان نسبی‌گرایی چون سوروکین، پارسونز و گورویچ هم درک کل جامعه، روابط اجتماع، ساختارها، تمامیت‌ها و تحولات تاریخی را مدنظر داشته‌اند. ارگانیزم «اسپنسر»، وفاق اجتماعی «کنت»، نظام اجتماعی «پارسونز»، ساخت و کارکرد اجتماعی «لوی اشتراوس و پارسونز»، ساختار و زیرساختار «مارکس»، پدیده اجتماعی تام «گورویچ» و ... مفاهیمی هستند، که جامعه‌شناسان مختلف به‌منظور یکپارچه‌کردن و درک تمامیت جامعه ابداع کرده‌اند. این مفاهیم، در جستجوی قانونمندی‌هایی است که بر این نظام‌ها و ساخت‌ها حاکم است. بنابراین جامعه‌شناسی، از همان ابتدا با طرح مسائل و موضوعات کلی و عام جامعه آغاز شد. جامعه‌شناسان کلاسیک قرن نوزدهم مانند پیشگامان خود در قرن هجدهم کلان‌گرا بودند. منشأ جامعه، مراحل تحول و تکامل جامعه، وحدت و یگانگی جوامع بشری و مانند آن، موضوعات اساسی جامعه‌شناسی را تشکیل می‌داد. اسپنسر به‌دنبال ویژگی‌های عام توده‌های متراکم و اولیه بود؛ کنت با قبول تقدم کل بر عنصر سازنده و ترکیب بر تحلیل بررسی‌های جامعه‌شناسی خود یعنی تاریخ نوع بشر می‌پرداخت و مبانی مشترک و اساس پایدار جامعه را جستجو می‌کرد؛ اعتقاد دورکیم به روش‌های مقایسه‌ای و تطبیقی و مراحل جامعه از ابتدایی به مدرن، همین اعتقاد کلان‌نگر را آشکار می‌کند و مارکس، با قبول اصل مراحل تکامل تاریخ بشریت، به‌طور کامل یک کل‌گراست.

ویژگی‌های نظریه کل‌گرایی:

۱- روش قیاسی: کل‌گرایی در جامعه‌شناسی به‌عنوان روشی کل‌نگر مطرح است؛ که از آن به Deductive Method تعبیر می‌شود. این تعبیر، به روشی از مطالعه، تحقیق و بررسی اشاره دارد که به‌جای استناد به اطلاعات خرد و نتیجه‌گیری برای دستیابی به فرضیه، مطالعات خود را از تئوری‌ها، فرضیه‌ها و نظریه‌ها آغاز می‌کند.

۲- توجه به پدیده‌های جمعی: بر مبنای کل‌گرایی، اصولاً تبیین‌هایی که برحسب مقصد، منظور و اهداف (افراد) صورت پذیرفته باشند، در علوم اجتماعی جایی ندارند. چون توجه کل‌گرایی فقط و فقط به پدیده‌های جمعی، یعنی کل‌هاست.

۳- ارائه یک چارچوب کلی: کل‌گرایی برای مطالعه نهادها و ساختارهای اجتماعی یک چارچوب کلی ارائه می‌کند و مبتنی بر این چارچوب به تحلیل همه پدیده‌های اجتماعی می‌پردازد.

۴- اصالت جامعه: از منظر کل‌گرایان، بدون وجود جامعه، افراد، هویتی از خود ندارند. واحد راستین مطالعه از منظر آنان «جامعه» است؛ نه افراد تشکیل دهنده آن. این جامعه است، که تعیین می‌کند اعضا، چگونه با یکدیگر رفتار کرده و چه رابطه‌ای باهم داشته باشند. روش‌شناسان کل‌گرا اصرار دارند که پدیده‌های اجتماعی باید در سطح تحلیلی کلان و مستقل خودشان، مطالعه شوند. فرد تنها به واسطه قرار گرفتن در یک بافت اجتماعی می‌تواند شناخته شود نه از طرق دیگر. اوصاف و خصایل افراد، صرفاً تابعی از جایگاه آنان در جامعه یا نظامات معنایی است. کل‌گرایی تأکید می‌کند که هویت‌های افراد، با عضویت آنان در گروه‌شان تعیین می‌شود؛ چراکه هویت، به‌واسطه نیروهای اجتماعی و فرهنگی ساخته می‌شود. مکتب کل‌گرایی مدعی است که انسان، اساساً ابزاری در دست جامعه و فرهنگ است که جامعه از طریق آن، خود را نشان می‌دهد.

۵- وجود موضوع مستقل و نوعی نظم در جامعه: مدعیات کل‌گرایی بر دو رکن اصلی بنا شده است. نخست آن‌که جامعه‌شناسی باید موضوع مستقلی داشته باشد. دورکیم که یکی از قواعد روش جامعه‌شناسی را جستجوی سررشته معلولات جمعی در دست علل جمعی می‌دانست، همین نظر را بازگو می‌کرد. یعنی برای فهم علل ریدادهای جمعی، باید همان رویداد را بررسی کرد و نه رویدادها و پدیده‌های جزئی‌تر را. رکن دوم، ناظر به وجود نوعی نظم و ثبات در بطن پدیدارها و رفتار گروه‌ها است که موجب ثبات گروه‌ها در عین دگرگونی اعضا می‌شود. بنابراین کار جامعه‌شناسی این است که روابط علیّی میان اوصاف متعلق به کل را تبیین کند.

۶- بشریت امری واحد و همگانی: داعیه کل‌گرایی این است که جامعه‌شناسی یک دانش محدود محلی و منطقه‌ای جزءنگر نیست که هرکس با سبک خاص و به‌میل خود، موضوعاتی را انتخاب کرده و به صورت مجزاً از یکدیگر آن‌ها را بررسی کند؛ بلکه برعکس، علاوه بر اینکه موضوعات و مسائل اجتماعی باید در عامیّت و کلیّت خود مورد توجه قرار گیرند، جامعه‌شناس، با بشریّت به‌عنوان امری واحد و همگانی سر و کار دارد.

نقد کل‌گرایی: کل‌گرایی در معرض نقد و بررسی بسیاری از نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی قرار گرفته است؛ که از جمله آنها به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

۱- از نظر پوپر بزرگترین عیب کل‌گرایی این است که هم‌صدا با فاشیزم و کمونیزم قائل به سرنوشت مقدر برای جوامع است.

۲- برخی از نظریه‌پردازان با مطرح ساختن پیوند سطح خرد و کلان کل‌گرایی را مورد نقد خویش قرار می‌دهند. نظریات اخیر در جامعه‌شناسی به ترکیب خرد و کلان پرداخته و از تمایز میان آنان پرهیز می‌کنند. گیدنز و بوردیو از جمله این نظریه‌پردازان‌اند. به اعتقاد گیدنز محدوده اصلی مطالعات

علوم اجتماعی بر اساس تئوری ساختیابی، نه تجربه فردی و نه وجود هر نوع تمامیت اجتماعی، بلکه تمرین اجتماعی (تعامل هر دو) است که طی زمان و مکان نظم می‌یابد.

۳- تأکید کل‌گرایی بر ساختارها، افراطی و بیش از حد است. جامعه، ترکیبی از کارگزاران انسانی است؛ نه صرفاً اجزایی به هم پیوسته. کارگزاران انسانی بر اساس نیت خود عمل می‌کنند، از محیط اطراف خود آگاه هستند و بر اساس این آگاهی، به محیط خود پاسخ می‌دهند. آنان موقعیت خود را درک می‌کنند، در مورد آن استدلال می‌کنند و انگیزه دارند. انسان، مستعد فکر، تبیین، ارزیابی، توجیه و انتقاد از اعمال خود است. نقش‌های اجتماعی و قوانین، رفتار انسان را محدود می‌کنند و شکل می‌دهند؛ ولی تعیین‌کننده نهایی نیستند؛ بلکه تنظیم‌کننده‌اند یا تشکیل‌دهنده هستند. ساختار، شرایط را برای امکان یک کنش، فراهم و ما را به سوی چگونگی انجام کنش هدایت می‌کند؛ اما انسان‌ها به وسیله فعالیت خود، ساختار را تولید و بازتولید می‌کنند.

آگوست کنت (۱۸۵۷-۱۷۸۹):

آگوست کنت طراح اثبات‌گرایی Positivism در علوم اجتماعی و بنیانگذار جامعه‌شناسی جدید و ابداع‌کننده لغت جامعه‌شناسی است. ازین رو آرا و نظریات وی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

هدف کنت:

هدف کنت آفرینش یک **علم طبیعی** جامعه بود که بتواند هم تحول گذشته نوع بشر را تبیین کند و هم مسیر آن را پیش‌بینی کند. کنت می‌پنداشت که جامعه بشری نیز باید با همان روشی مورد بررسی قرار گیرد که در **جهان طبیعی** به کار برده می‌شود. کنت می‌گفت که علوم طبیعی در اثبات قانون‌مندی پدیده‌های طبیعی موفق بوده‌اند و توانسته‌اند کشف کنند که پدیده‌های طبیعی از یک رشته

توالی منظم تحولی پیروی می‌کنند. این علم نوین به جای تکیه بر سنت، بر ترکیب مناسبی از استدلال و مشاهده به عنوان تنها وسیله موجه برای کسب دانش تکیه دارد.

شرایط اجتماعی دوران کنت:

اکثر نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی به شدت تحت تاثیر شرایط اجتماعی یا فکری دوران خودشان، نظریه‌هایشان را ارائه کرده‌اند. زندگی کنت همزمان بود با رشد و شکوفایی علوم طبیعی. شرایط اجتماعی دوران کنت، دوران پس از انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) است که با ناآرامی‌ها و تنش‌های بسیاری همراه بوده است. در این دوران آشوب سه دیدگاه برای بهبود اوضاع وجود داشت:

- لیبرال‌ها: تحت تاثیر لاک، مونتسکیو، روسو و... اعتقاد به بازار آزاد، نهادهای مدنی، تفکیک قوا و ... داشتند.

- مارکسیست‌ها: معتقد بودند باید انقلابی اجتماعی را براه انداخت و طبقات پایین‌تر جامعه، همچون کارگران را به قدرت رساند. از نظر آنها نظم موجود از بنیاد، ناعادلانه است و در آن تنها طبقات خاصی از تمامی مزایا برخوردار هستند درحالی‌که قشر عظیمی محروم‌اند.

- نظریه فیزیک اجتماعی یا جامعه‌شناسی کنت: معتقد به رهیافتی علمی در برخورد با واقعیت اجتماعی بود.

هر سه این دیدگاه‌ها بدنبال استقرار نظم در جامعه بودند. مارکسیست‌ها نظم را در براندازی شرایط موجود می‌دانستند و لیبرال‌ها در اصلاح وضعیت موجود، و کنت هم بیشتر اصلاح‌گراست تا انقلابی؛ از نظر او با در نظر گرفتن نظم اجتماعی، همچون نظم طبیعی می‌توانیم قوانین بنیادی زندگی اجتماعی را شناسایی و کشف کنیم و بدین طریق می‌توانیم گذشته را تبیین کرده، زمان حال را بازسازی کنیم، و آینده را پیش‌بینی نماییم.

در واقع در نگرش کنت، زندگی اجتماعی تنها گستره‌ای از حوادث نیست که به شکلی اتفاقی رخ دهند، بلکه تابع نظم و قوانینی هستند که عالم اجتماعی، همچون عالم طبیعی باید به شناسایی آنها همت گمارد. او تحت تاثیر پیشرفت‌های علمی دوران خود، معتقد بود همان‌طور که در علوم طبیعی همچون فیزیک، عالمان طبیعی توانسته‌اند با شناسایی قوانین بنیادی حرکت اجسام، به تبیین و پیش‌بینی حوادث طبیعی دست بزنند، در بستر تحقیق اجتماعی نیز می‌توانیم با شناسایی قوانین خاص زندگی اجتماعی تبیین و پیش‌بینی حوادث اجتماعی را تسهیل نماییم. این علم اجتماعی جدید، از منظر کنت مبتنی بر «استدلال و مشاهده» بود.

سه اصل اساسی جامعه‌شناسی اثباتی کنت:

- اولویت کل به اجزاء: هر پدیده‌ی اجتماعی خاص باید در جامعه‌ای که به آن تعلق دارد، درک و تبیین شود. این همان موضوع «جامعه‌شناسی ایستا» است. یعنی بررسی پدیده‌ها هم نسبت به وضع موجود و هم در مقایسه آن با گذشته آن. به عبارتی این اصل «جامعه تاریخی» و «تطور جامعه‌ها» در زمان را نیز شامل می‌شود که موضوع «جامعه‌شناسی پویا» است. در واقع شناخت جامعه در عصر یا مقطع زمانی معینی ممکن نمی‌گردد، مگر آنکه رابطه‌ی آن با تاریخ خود، و حتی رابطه‌ی آن با تاریخ بشریت به طور کلی در نظر گرفته شود. بنابراین جامعه‌شناسی کنت الزاماً یک جامعه‌شناسی مقایسه‌ای است که چهارچوب کلی آن را تاریخ جهانی تشکیل می‌دهد.

(توضیح بیشتر در صفحات بعد)

- پیشرفت علم و شناخت، راهنمای اصلی تاریخ بشری: بشر آن طور عمل می‌کند که شناخت‌هایش به او اجازه می‌دهد؛ روابط انسان با جهان و سایر افراد منوط به چیزهایی است که از

طبیعت و از جامعه می‌شناسد. به نظر کنت نوعی پیوستگی ضروری یا منطقی بین وضع شناخت‌ها و سازمان اجتماعی وجود دارد.

- **هویت ثابت انسان:** هویت انسان همه جا و همه وقت یکی است، و این هویت ثابت نتیجه ترکیب زیستی به ویژه نظام عصبی اوست. پس باید انتظار داشت که جامعه همه جا یکسان و در یک جهت تحول پیدا کند، و بشر در کل به طرف نوعی جامعه‌ی پیشرفته‌تر در حرکت باشد.

روش‌های بررسی: حال که جامعه‌شناسی وظیفه تبیین قوانین پیشرفت و نظم اجتماعی را برای خود قایل شده است با چه ابزار و وسایلی باید این وظیفه را انجام دهد؟ این وسایل همانی‌اند که در علوم طبیعی با موفقیت به کار رفته‌اند: مشاهده، آزمایش‌گری، مقایسه یا تطابق و روش تاریخی.

* **مشاهده** به معنای جستجوی بی‌قاعده واقعیت‌های گوناگون نیست بلکه مشاهده‌گر با راهنمایی یک نظریه مقدماتی می‌تواند به واقعیت‌هایی بنگرد. بنابراین مشاهده تنها اگر از قوانین ایستا و پویایی پدیده‌ها تبعیت کند می‌تواند وجهه علمی داشته باشد.

* **دومین روش تحقیق علمی، یعنی آزمایش‌گری البته به گونه‌ای جزئی در علوم اجتماعی کاربرد دارد.** آزمایش‌گری مستقیم در جهان انسانی با سختی همراه است. هر گاه که مسیر عادی یک پدیده به صورتی مشخص دستخوش آشفتگی گردد، آزمایش‌گری می‌تواند انجام پذیرد.

* **سومین روش، مقایسه یا تطابق است.** به دو صورت:

- **مقایسه عرضی:** در اینجا روش اصلی، مقایسه همزمان حالت‌های گوناگون و مستقل جامعه بشری در بخش‌های مختلف کره زمین را شامل می‌شود. با این روش مراحل گوناگون تکامل بشری را می‌توان در یک زمان مشاهده کرد.

- مقایسه طولی: همان روش مقایسه تاریخی است. علم جامعه‌شناسی از همه بیشتر باید بر این روش توجه کند. مقایسه تاریخی در خلال اعصاری که بشریت طی آنها تحول یافته است جان کلام تحقیق جامعه‌شناختی را ارائه می‌کند.

ایستایی و پویایی اجتماعی:

به منظور شناسایی قوانین بنیادی زندگی اجتماعی، کنت به دو مفهوم اساسی در تحلیل و بررسی زندگی اجتماعی می‌پردازد. یکی نظم و دیگری پیشرفت. کنت از سویی به این مسئله می‌پردازد که «نظم» چگونه در جامعه مستقر می‌شود و دیگر آنکه جامعه چگونه تحول می‌یابد و «پیشرفت» می‌کند.

کنت زمانی که به سوی تحلیل وضعیت موجود می‌رود، و می‌کوشد چگونگی استقرار نظم موجود را بررسی کند در جهت مطالعه ایستایی اجتماعی حرکت می‌کند، اما زمانی که در پی بررسی روند تحولات جامعه در بستر تاریخ می‌باشد، در واقع می‌کوشد پویایی‌های زندگی اجتماعی را مورد مطالعه قرار دهد.

۱- ایستایی اجتماعی:

کنت در بررسی نظم اجتماعی موجود، تحت تاثیر زیست‌شناسی، جامعه را به مثابه یک کل در نظر می‌گیرد. یک کل ارگانیک که در آن بخش‌های مختلف جامعه همچون اندام‌های مختلف در بدن انسان در کنار یکدیگر و در ارتباط با یکدیگر قرار دارند. او خانواده، طبقات و شهرها را به ترتیب به

سلولها، بافتها و کل بدن موجودات زنده تشبیه کرد. از نظر کنت عوامل استقرار نظم در یک دوره عبارتند از:

زبان: از نظر کنت زبان ظرفی است که در آن ما با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنیم و دارای فرهنگی مشترک می‌شویم و با مردمی که در گذشته زندگی می‌کرده‌اند، ارتباط برقرار می‌کنیم. زبان باعث می‌شود که ما هم به فهم مناسبی از یکدیگر دست یابیم، و هم گذشته خودمان را بهتر درک کنیم. از این نظر زبان زندگی اجتماعی را به فعالیتی شناخته شده و معنادار تبدیل می‌کند.

نظام اعتقادی مشترک (دین): از نظر کنت جامعه برای نظم نیاز به ارزش‌های مشترکی دارد که این امر اغلب از طریق دین ایجاد می‌گردد. دین باعث ایجاد ارزش‌های مشترک می‌شود و همبستگی اجتماعی را تسهیل می‌کند. پیروی از یک خدا، داشتن یک جهان بینی مشترک، داشتن شخصیت‌های مذهبی مشترک، و شریعت مشترک باعث احساس امنیت و آرامش در میان خودی‌ها می‌گردد و همبستگی و تعهد به یکدیگر را در زندگی اجتماعی بالا می‌برد.

تقسیم کار: جامعه دارای نهادها و گروه‌های مختلف شغلی و اجتماعی است که با افزایش جمعیت، هر کدام در امور خاصی تبحر و تخصص بیشتری یافته‌اند. نظامیان، کسبه، روحانیان، کشاورزان و ... همگی گروه‌های شغلی و اجتماعی متفاوتی هستند که در بستر جامعه حضور دارند و به یکدیگر وابسته هستند. این وابستگی باعث تسهیل در نظم اجتماعی می‌شود چرا که نیازهای این گروه‌ها نسبت به هم، آنها را در ارتباطی مستمر و مداوم با یکدیگر نگه می‌دارد.

۲- پویایی اجتماعی:

در اینجا به این بحث می‌پردازیم که کنت مکانیزم تحول و پیشرفت زندگی اجتماعی را چگونه ارزیابی می‌کند و چه عواملی را در نظر می‌گیرد. روش اصلی کنت برای تحلیل روند تحول زندگی

اجتماعی «روش تاریخی» است. در این روش تحلیل‌گر زندگی اجتماعی، همواره می‌کوشد وضعیت موجود را در ارتباط با گذشته و روالی که زندگی اجتماعی طی کرده است تا به شرایط موجود رسیده، بررسی کند.

مراحل رشد و پیشرفت:

کنت در روش تاریخی خود و از نظر پویایی شناسی قانون مراحل سه‌گانه پیشرفت زندگی اجتماعی را ارائه می‌کند. از نظر او نحوه تفکر آدمی و زندگی اجتماعی همواره در بستر تاریخ یکنواخت و ثابت نبوده است بلکه دوره‌های مختلف فکری و اجتماعی که به طور مشخصی از یکدیگر متمایز هستند، در تاریخ وجود داشته است. او تاریخ بشریت را به سه دوره مجزا تقسیم می‌کند:

۱- دوره خداشناختی یا ربانی (مذهبی)

۲- دوره ما بعد الطبیعی یا فلسفی

۳- دوره اثباتی (طبیعی یا علمی)

ذهن آدمی، به طور ذاتی خصلتی علیت‌گرا دارد. انسان‌ها همواره در پی آن هستند که علت حوادث و اتفاقاتی که در اطرافشان رخ می‌دهد را در یابند. این ویژگی ثابت ذهن انسانی است. کنت معتقد است که اندیشه بشری در مراحل پیشرفت ذهن بشر از این مراحل می‌گذرد.

دوره الهی، ربانی یا خداشناسی: در اولین مرحله، که مرحله ابتدایی ذهن بشر است، ذهن تحت تاثیر نیروهای ماورایی قرار دارد. در اینجا خدایان و ارواح مسلط بر حوادث و رخدادها هستند. در مرحله خداشناسی ذهن بشر به دنبال ماهیت ذاتی هستی‌ها و علت‌های نخستین و غایی همه معلولهاست. از نظر کنت ذهن بشر اولیه بسیار ساده بوده است به طوری که نمی‌توانسته دلیل خاص یا علت مشخصی را برای رخدادهای پیرامونش بیابد. او توضیحی برای پدیده‌هایی مثل آتشقشان، رعد و

برق یا زلزله نداشته است زیرا علم و دانش محدود آنان قادر به بررسی این نوع روابط نبود. انسان ناگزیر تمام مسائل و رخدادها را به مجهول دیگری که در زندگی عملیش عینی شده بود نسبت می‌دهد. مثلاً نیروهای مجرد غیر فیزیکی. او وقتی آتشفشان را می‌بیند آن را به نیروهای مجرد ناشناخته‌ای نسبت می‌دهد. وی به این نتیجه می‌رسد که مثلاً خدای کوهستان خشمگین شده و آتشفشانی می‌کند. در این نتیجه‌گیری هیچ اندیشه‌ای جز انتساب علت پدیده‌ها به چیزی ناشناخته به ذهن خطور نمی‌کرد. روابط اجتماعی در این دوران بر اصل «نظامی‌گری» استوار است. در چنین جوامعی هیچ قانونی که ضامن اجرایی داشته باشد وجود ندارد و از هیچ فلسفه اخلاقی خاصی تبعیت نمی‌کند. دوره ربانی به اعتقاد کنت تا ۱۳۰۰ میلادی ادامه داشته است.

نوع روابط عاطفی حاکم بر جوامع ربانی مبتنی بر ترس است. ترس احساسی است درونی که نحوه بروز آن به میزان «وابستگی» فرد بستگی دارد. چون شکل مسلط رفتار مبتنی بر وابستگی است. منظور کنت از وابستگی اتکاء شدید و یک‌جانبه فرد به جامعه است. به گونه‌ای که خارج از محیط اجتماعی امکان بقا و حیات برای او ممکن نیست. (مانند وابستگی طفل به مادرش). تنها نهاد مسلط در جامعه نیز در این دوره «خانواده» است.

دوره فلسفی یا مابعدالطبیعی: دومین در سیر تکامل جوامع سال‌های میان ۱۳۰۰ تا ۱۸۰۰ را دربر می‌گیرد. رشد ذهن انسان در این دوره نسبت به دوره قبلی به او اجازه تفکر درباره علت وقوع پدیده‌ها را می‌دهد البته علت فلسفی آنها نه علل تجربی آن. او در پی پاسخ به چینی سئوال‌هایی است: آیا خدای کوهستان نیروی مجردی است؟ این نیروی مجرد دارای چه خصلتی است؟ چرا بر ما احاطه دارد و نحوه تسط او چگونه است؟ ذهن انسان در این دوره به استدلال می‌پردازد و به جای نسبت دادن علل رخدادها به موجودات فوق طبیعی، آنها را به نیروی بنیادی یا پایه‌های حقیقی، یعنی

جوهر مواد و ذات طبیعت منسوب می‌سازد. در این دوره ذهن انسان در اثر شک، پیشرفت می‌کند و علیت پدیده‌ها را دیگر نه فقط در امور غیرقابل دسترس ماورایی بلکه در اموری این جهانی جستجو می‌کند. اموری که بطور عقلانی قابل شناسایی هستند. در مرحله مابعدالطبیعی ذهن می‌پندارد که نیروهای انتزاعی و موجودات حقیقی می‌توانند همه پدیده‌ها را بوجود آورند. در این مرحله فیلسوفان مختلف درباره مسائل مختلف زندگی اجتماعی بحث و تبادل نظر می‌کنند و سعی دارند بهترین مدل‌های زندگی اجتماعی را ارائه کنند. (اندیشه‌های یونان قدیم در نزد سقراط، افلاطون و ارسطو و قرون وسطی و عصر رنسانس).

شکل روابط اجتماعی در این دوره مبتنی بر «قانونگ» است. در چنین شرایطی روابط اجتماعی مبتنی بر وابستگی جای خود را به وظیفه شناسی و اطاعت از قانون می‌دهد. مبنای این اطاعت حالت «احترام» است (مانند وابستگی شاگرد به معلم). علاوه بر خانواده، در این دوره نهاد مسلط «دولت» است.

مرحله اثباتی یا علمی: سومین دوره با سال‌های بعد از ۱۸۰۰ میلادی مقارن است. ذهن انسان در مسیر تکاملیش از استدلال فلسفی وقایع به مشاهده و تجربه آنان معطوف شده است. انسان دوره اثباتی در پی شناخت چگونگی عملکرد رخدادهای است. او چرایی را کنار می‌گذارد و به «چگونگی» می‌پردازد. به جای پرسش چرا باران می‌بارد؟ می‌پرسد باران چگونه می‌بارد؟ به دنبال کشف نیات پشت‌پرده و مشیت‌ها نیست بلکه به مطالعه صرف عمل می‌پردازد. روابط اجتماعی در این دوره مبتنی بر «نوع دوستی و خیرخواهی» است و احترام به قانون نیز از محدوده ملی گذاشته و به روابط بین دولتها گسترش می‌یابد و نهادها سازمان‌های بین‌المللی به وجود می‌آیند. کنت نشانه‌هایی از آن را در دوران خویش شناسایی کرده بود. ذهن انسان جستجوی بیهوده مفاهیم مطلق، سرچشمه

گیتی و علل پدیده‌ها را رها می‌کند و وقت خود را به بررسی قوانین پدیده‌ها یعنی همان روابط دگرگونی ناپذیر توالی و همانندی اختصاص می‌دهد. او معتقد بود که آینده بشریت در گذار به مرحله اثباتی یا علمی است، مرحله‌ای که دیگر انسان از توهم امور ماورایی رها می‌گردد، و بحث‌های ناتمام فلسفی را نیز به کناری می‌گذارد، بجای آن به بررسی عینی واقعیت اجتماعی می‌پردازد و از طریق مشاهده، مقایسه، استدلال و آزمون عینی فرضیه‌ها می‌کوشد به تحلیل روشن و واضحی از وضعیت موجود دست یابد. نکته مهم در این جا میل به شفافیت هر چه بیشتر در تحلیل پدیده‌های اجتماعی است.

در واقع کنت با ارائه مدل سه گانه تحول بشری، نشان می‌دهد که نیروی محرکه اصلی تحول جوامع، در تحول فکری آنها نهفته است. کنت تحول فکری را پیش شرط تحول اجتماعی می‌داند. اندیشه‌ای که در بستر تاریخ تکامل می‌یابد و پیشرفت می‌کند. از نظر او عبور جوامع از این سه مرحله اجتناب‌ناپذیر است و تا افول و نزول یک دوره، دوره دیگر آغاز نخواهد شد.

امیل دورکیم:

مبانی فکری

الف - هستی‌شناسی:

جهان، هستی منظم و پایداری است که تحت رهبری خالق اداره می‌شود و نباید از قوانین آن کجروی کرد.

ب - انسان: انسان با ورود به جامعه، وظیفه‌اش، یادگیری هنجارها و اطاعت محض از آنهاست. انسان موجودی حریص با آرزوهای ناپایدار است که جامعه آن را کنترل می‌کند.

ج - باورهای مذهبی:

- آشنایی با مسیحیت: لزوم زندگی ایثارگرانه انسان (دربرابر دیگران)

- آشنایی با یهودیت: پایبندی به قوانین پایدار جامعه

نتیجه دو عامل فوق:

- ضرورت فناء جزء در کل

- معرفی جامعه همانند خدا

- هدف جامعه؛ برقراری نظام تعلیم و تربیت با هدف آموزش افراد برای خدمت به

جامعه و ایثار برآن.

د- جامعه:

۱- جامعه بخشی از هستی و طبیعت است.

۲- جامعه ماهیتی خارج از اراده فرد دارد و بر او مسلط است.

۳- جامعه به عنوان واقعیتهای اجتماعی قبل از تولد انسان وجود دارد و بعد از او نیز خواهد بود.

۴- جامعه به مانند ارگانیکسم؛ از نظر دورکیم این یعنی افراد و اجزاء در خدمت یک کلیت هستند.

*- روش شناسی:

۱- اثبات‌گرایی و بهره‌گیری جدی و گسترده از روش‌های علوم طبیعی به ویژه تحلیل‌های آماری

در علوم اجتماعی.

۲- عینی‌گرایی (حذف عوامل فلسفی، روانشناختی و تاریخی در تحلیل‌ها).

۳- واقعیتهای اجتماعی: چیزها یا اشیاء اجتماعی همان واقعیتهای اجتماعی هستند. واقعیتهای

اجتماعی همان چیزهایی هستند که به طور علمی و عینی قابل مشاهده و بررسی‌اند.

تعریف واقعیت اجتماعی از نظر دورکیم: شیوه‌های فکر، عمل و احساس که بیرون از انسان هستند

و خود را بر فرد تحمیل می‌کنند. واقعیات اجتماعی چند ویژگی دارند:

- خارجی بودن

- اجباری بودن

- اجتماعی بودن یا عمومیت داشتن

- واقعیات اجتماعی پیش از تولد افراد در جامعه بوده‌اند و سازمان یافته‌اند و پس از مرگ او نیز

خواهند بود.

۴- فرد جزء کوچکی از یک نظام بزرگ است .

الف - برتر بودن کلیت و جامعیت بر افراد؛

ب - تحلیل وقایع اجتماعی بر حسب وقایع دیگر؛

پس انواع تحلیل اجتماعی:

از نظر دورکیم دو نوع تحلیل جامعه شناختی می‌توان از رویدادها و پدیده‌های اجتماعی ارائه کرد:

- علی: در ارتباط با خود رویداد

- کارکردی: در ارتباط با کارکرد آن در قبال جامعه و کل نظام (ارگانیسم)

*- همبستگی (Solidarity):

همبستگی، احساس مسئولیت متقابل بین چند نفر یا چند گروه که از آگاهی و اراده برخوردار باشند

را می‌گویند. این احساس مسئولیت می‌تواند شامل پیوندهای انسانی و برادری بین انسان‌ها بطور

کلی حتی با وابستگی متقابل حیات و منافع بین آنان باشد.

دورکیم در کتاب تقسیم کار اجتماعی به مهمترین موضوع مورد نظر خود یعنی مناسبات فرد و اجتماع می‌پردازد.

اینکه چگونه مجموعه‌ای از افراد می‌توانند جامعه‌ای را تشکیل دهند؟

چگونه افراد تشکیل دهنده جامعه می‌توانند شرط لازم برای هستی اجتماعی یعنی اجماع و همبستگی اجتماعی را محقق کنند؟

او برای پاسخ دادن به این پرسش بنیادی دوشکل از همبستگی موسوم به مکانیکی (ساده یا ساختگی) و همبستگی اندامی (ارگانیکی یا پیچیده) را تفکیک می‌کند.

از نظر دورکیم همبستگی بیشتر به معنای «تکامل بیشتر» است. پس وظیفه جامعه‌شناس نیز بررسی میزان همبستگی اجتماعی برای درک میزان تکامل جامعه است.

شاخص های مطالعه همبستگی:

۱- بررسی قواعد حقوقی:

از نظر دورکیم هر چه قواعد حقوقی مسنجم‌تر باشد همبستگی بیشتر است. او دو نوع نظام حقوقی را بر حسب ضمانت اجرایی تفکیک می‌کند:

- قوانین تنبیهی: مجازات و تنبیه متخلف

- قوانین ترمیمی: فقط اصلاح و برقراری نظم اولیه

۲- تقسیم کار اجتماعی:

علل تقسیم کار اجتماعی: اختلاف میان انسان‌ها و وجود نیازهای متقال (انسان‌ها مکمل هم هستند).

نتیجه تقسیم کار اجتماعی: همبستگی میان افراد جامعه

پس هر چه تعدد روابط اجتماعی بر اثر تقسیم کار بیشتر باشد و تقسیم کار به لایه‌های درونی جامعه

و ساختارهای آن رسوخ نماید، جامعه کامل‌تر است.
از نظر دورکیم علت تحول جامعه تحول در نوع همبستگی است

انواع همبستگی:

۱- همبستگی مکانیکی یا ساده:

- جوامعی که از عناصر مشابه و یکسان تشکیل شده‌اند.
- تفکیک کارکردی کمتری دارند.
- فردیت در آن ضعیف است.
- افراد تابع حرکات جمعی هستند.
- فاقد سازماندهی و شکل هستند.
- مبتنی بر احکام تنبیهی است.

۲- همبستگی ارگانیکی یا اندام‌وار:

- برخلاف نوع اول، ناشی از تمایزات و گوناگونی‌هاست.
- افراد مانند هم نیستند بلکه تفاوت دارند.
- تضاد و اختلاف، گرایش به اجماع و انسجام را بیشتر می‌کند.
- فردیت در آن قوی است.
- تقسیم کار در آن تخصصی‌تر است. سبب وحدت و انسجام بیشتر می‌شود.
- مانند همبستگی میان اعضای جانداران (هر عضوی وظیفه‌ای دارد و در انجام آن تا حدی مختار است).

از نظر دورکیم، همبستگی ساده براساس روند تحول تاریخی جای خود را به همبستگی اندام‌وارگی می‌دهد.

کارل مارکس ۱۸۸۳-۱۸۱۸:

مارکس جامعه‌شناسی آلمانی بود.

مسئله اصلی مارکس طبقه محروم و مستضعف در جامعه است

ذهن و آگاهی از دید مارکس: ابعاد انسان دو بعد زیستی و روانی دارد. برای او بعد جسمانی و مادی انسان مهم است و آگاهی مهم نیست. زیرا تابع بعد مادی انسان است. آگاهی انسان‌ها نیست که هستی آنها را تعیین می‌کند، بلکه برعکس هستی اجتماعی آنان تعیین‌کننده آگاهی است.

فرق انسان با حیوان: ما صرفاً خود را با محیط تطبیق نمی‌دهیم، بلکه آنرا دگرگون می‌سازیم. لذا خود را هم تغییر می‌دهیم تا با آن هماهنگ گردیم. (یعنی برای کسب مهارت‌های جدید، به لحاظ روانی تغییر می‌کنید) او می‌گوید: انسان از طریق کار خود از حیوانات متمایز می‌سازد. از نظر مارکس: کار باعث خلاقیت فرد و در شکل غلط باعث از خود بیگانگی می‌شود.

کار در نگاه مارکس:

تقسیم کار: مارکس تقسیم‌کار را مانند دورکیم نمی‌بیند. او می‌گوید بعد از تقسیم کار یک گروه دارای ابزار تولید و گروهی فاقد آن هستند. یعنی گروهی خادم و گروهی مخدوم است. او درون تقسیم کار تقابل و تضاد می‌بیند. مارکس از کمون اولیه نام می‌برد. زمانی که همه انسان‌ها برابر بوده‌اند و نابرابری و تقسیم کار نبود. اما از بعد از کمون اولیه یعنی زمانی که خانواده پدید می‌آید، اولین تقسیم کار شکل می‌گیرد.

- تقسیم کار طبقه حاکم و طبقه محکوم را شکل می‌دهد و این در کل تاریخ بوده است.
- بعد از اینکه تقسیم کار شکل بگیرد و شیوه تولیدی ایجاد شود، جامعه ساختار می‌یابد.

شیوه تولید: شیوه تولید به مناسبات مالکیت و کنترل کالاهای تولیدی اشاره دارد، و برای مارکس از اهمیت بالایی برخوردار است. جامعه طبقات گوناگون و شکل‌های سازمانی را دربر می‌گیرد که براساس این مناسبات رشد می‌یابد. این مناسبات به اضافه ابزار تولید، زیربنا را تشکیل می‌دهند.

این شیوه تولید شامل:

۱- نیروهای مولد.

۲- روابط و مناسبات تولیدی است.

مارکس تاریخ را به چند شیوه تولید تقسیم کرده است. در واقع در هر دوره دو طبقه وجود دارد. با تغییر شیوه تولید، ساختار اجتماعی نیز تغییر می‌کند.

انواع شیوه‌های تولید:

کمونیسم ابتدایی: شیوه‌ای از تولید که تنها دو سطح دارد: اقتصادی و ایدئولوژیکی

شیوه تولید آسیایی یا استبداد شرقی: مالکیت مشترک هنوز مسلط است، جامعه شامل تعدادی گروه کوچک مثل خانواده است. مارکس می‌گوید همه گروه‌ها و طبقات زیر نظر دولت بوده و چون در این مناطق آب کم بوده، یک ساختار استبدادی از بالا و یک قدرت مطلقه آنرا اداره می‌کرده است.

شیوه تولید ژرمنیک: جوامعی ثابت، مکان ظهور تولیدات صنعتی تا حدودی داخل سنت تثبیت شده است.

شیوه تولید باستانی: جامعه اینجا پیش شرط است. شهر مرکز مالکان زمین است. رابطه جامعه و زمین با مغلوب شدن، می‌تواند از هم گسیخته شود. دهقان لزومی به کار جمعی ندارد، مگر برای محافظت در برابر دشمنان خارجی. در این شیوه تولید، بحث این نبود که چه نوع مالکیتی می‌تواند بیشترین درآمد را ایجاد کند، بلکه این بود که چه نوع مالکیتی می‌تواند مردم را شهروند سازد. در شیوه تولید باستانی خصیصه اصلی بردگی بوده است.

فئودالیسم: فئودالیسم بصورت تکاملی از شیوه باستانی ظهور نکرد، بلکه حاصل فروپاشی شیوه تولید باستانی بوده است. فئودالیسم از حومه شهر آغاز شد. مالکیت بر اساس اجتماع باقی ماند، ولی تولید کنندگان بردگان نبودند، بلکه خرده دهقانان بودند. این مرحله، زمین‌داری به عنوان شیوه تولید، و خصیصه اصلی، بندگی و نظام فئودالی شکل می‌گیرد. در این زمان به دلیل کمبود نیروی انسانی، رعیت به زمین وابسته بوده است.

ویژگی‌های سرمایه‌داری: در دوره سرمایه‌داری شیوه مزدوری، یعنی مزد گرفتن مطرح است. دو طبقه کارگر و کارفرما داریم (بورژوا و پرولتاریا).

مقصود از بورژوازی: طبقه سرمایه‌دار معاصر و مالکین وسایل تولید اجتماعی، که اجرا کنندگان کار مزدوریند.

مقصود از پرولتاریا: طبقه کارگر مزدور معاصر است، که از خود صاحب هیچ‌گونه ابزار تولید نیست و برای آنکه زندگی کند، ناچار است نیروی کار خود را به معرض فروش گذارد.

- شرط اساسی وجود بورژوازی: انباشته شدن ثروت دست اشخاص و افزایش سرمایه است.

- شرط وجود سرمایه: کار مزدوری.

کمونیسم نهایی: کمونیست‌ها منافع ویژه‌ای ندارند. در مبارزات پرولتارهای ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملیشان، مدنظر قرار می‌دهند. نمایندگی تمام جنبش را می‌کنند.

هدف کمونیسم: متشکل ساختن پرولتاریا، سرنگونی بورژوازی، احراز قدرت سیاسی.

صفت متمایز کمونیسم: الغاء مالکیت بورژوازی.

کمونیسم نهایی یا طبقه پرولتاریا از دل نظام بورژوازی متولد می‌شود.

نیروی مولد و رابطه تولیدی:

- منظور از نیروی مولد رابطه انسان با طبیعت است. مثل ابزار تولید و تکنولوژی.

- منظور از رابطه تولیدی رابطه انسان با انسان‌های دیگر و محیط اجتماعی است. مثل: حقوق، قوانین و مالکیت.

- از نظر مارکس نیروی مولد است که روابط تولیدی را رقم می‌زند. لذا تغییر ابزار تولید، روابط تولیدی را تغییر می‌دهد.

تحول جامعه:

از نظر مارکس اقتصاد و مسائل مادی نقش کلیدی دارد و به عنوان زیر ساختار شناخته می‌شوند. در زیر ساختار نیروهای مولد تعیین کننده است و شیوه تولید را تغییر می‌دهد.

- از نظر مارکس ریشه تضاد و دیالکتیک در زیر ساختار است. تضاد بین نیروهای مولد و روابط تولید.

تضاد نیروی مولد و روابط تولید یعنی: به میزان تغییر نیروهای مولد در جامعه، روابط و مناسبات تولیدی تغییر نمی‌کنند. این ناهماهنگی و عدم تغییرها، منجر به تضاد می‌شود. تضادی که منشاء

بحران‌های سرمایه‌داری است. یعنی بعد از بالا رفتن سطح تولید و گسترش تکنولوژی، کارفرما در شکل حقوق‌تغییری ایجاد نمی‌کند. کارفرما می‌خواهد سود بیشتری ببرد و همان مناسبات گذشته را داشته باشد.

از نظر مارکس وقتی انقلاب پیش می‌آید که شیوه تولیدی جایگزین شیوه دیگر تولیدی شده باشد و از طریق آن ساختارها هم تغییر می‌نماید.

تضاد طبقاتی: تاریخ همه جوامع تاریخ‌نبرد طبقاتی بوده است. جامعه از توازن متغیر نیروهای متضاد ساخته می‌شود. بر اثر تنش‌ها و کشمکش‌های این نیروها، دگرگونی اجتماعی پدید می‌آید. به نظر او نه رشد آرام بلکه نبرد، موتور پیشرفت است. ستیزه مولد همه چیزهاست و کشمکش اجتماعی جان کلام فرآیند تاریخی را تشکیل می‌دهد.

مبارزه طبقاتی نه فقط در روابط بازار (از جمله مبارزه سر دستمزد) یا توزیع (تقسیم و توزیع مجدد ثروت) بلکه در خود سازمان‌های تولید (فرآیند کار) هم ریشه دارد.

طبقه: مجموعه‌ای از اشخاص که در سازمان تولید کار یکسان و جایگاه یکسانی دارند. طبقات با در اختیار داشتن ابزار تولید به دو بخش تقسیم می‌شوند:

طبقه در خود: همه چیز را برای یک طبقه بودن در اختیار دارد. مثل دشمن مشترک و منافع مشترک. یعنی شرایط لازم برای طبقه بودن را دارد، اما شرط کافی را ندارد.

شرط کافی که یک طبقه بدان نیاز دارد آگاهی است. لذا طبقه در خود به دلیل نداشتن آگاهی بالقوه است. و در صورت اضافه شدن آگاهی به طبقه در خود، آن طبقه تبدیل به طبقه برای خود که خودآگاه و بالفعل است می‌شود.

طبقه برای خود: طبقاتی که اعضایش موقعیت اجتماعی مشترک و منافع و تضاد مشترک با طبقات دیگر را تشخیص دهند.

زیر ساختار و روساختار:

پراکسیس یا کار انسان در تاریخ به عنوان ترکیب عین و ذهن مهمترین عامل تعیین کننده و خلاق در جامعه و تاریخ است. حوزه پراکسیس یا نیروهای تولید حوزه حرکت و حوزه جهان «شیء شده» یا روبناها حوزه مقاومت است. به طور کلی زیر بنا در اندیشه مارکس فرآیند کار و پراکسیس انسان در تاریخ است و روبنا مجموعه محصولات عینیت یافته کار است.

دولت: از نظر مارکس هیات اجرایی دولت مدرن چیزی نیست مگر کمیته‌ای برای اجرای امور عمومی کل بورژوازی. دولت کارگزاری سازمان دهنده بود، ولی کارگزاری که لزوماً در تسلط یک طبقه بر دیگران مداخله می‌کرد. قدرت در دست کسانی است که مطابق با منافع طبقه مسلط عمل می‌کنند. کارکرد دولت از ابتدا اداره تقسیم کار بوده است.

ایدئولوژی: مفاهیم گوناگون از ایدئولوژی در کار مارکس یافت می‌شود. اخلاق، دین، متافیزیک، سراسر آنچه از ایدئولوژی باقی می‌ماند و صورت‌های آگاهی مطابق با آنها دیگر هیچ نوع از استقلال را بر نمی‌تابد. ایدئولوژی از نظر او به معنی آگاهی کاذب است و نگاه مثبتی به آن ندارد.

دین: در نگاه مارکس مانند ایدئولوژی است و تفاوتی باهم ندارند. یعنی دین مانند ایدئولوژی به طبقه حاکم برای حفظ وضع موجود کمک می‌کند. دین، ایدئولوژی، دولت و ... روبناست. دولت از نظر مارکس مهم نیست و نمایندگی طبقه مسلط را دارد و در کمونیسم نهایی دولت از میان می‌رود.

از خودبیگانگی: از خودبیگانگی وضعیتی است که فرد وجود خود را در فعالیت و آثارش باز نمی‌شناسد. به وضعی اطلاق می‌شود که انسانها تحت چیرگی نیروهای آفریده‌شان قرار می‌گیرند و

این نیروها به عنوان قدرت‌های بیگانه در برابرشان می‌ایستند. این وضع یأس و دلسردی و بی‌معنا بودن جهان را به دنبال دارد. فرد هویت خود را نمی‌تواند بازشناسد. نسبت به خود، کار و محصولی که تولید می‌کند، بیگانه می‌شود. کارگر نمی‌داند که چه محصولی را تولید می‌کند چون جزیی از زنجیره کار است. او نمی‌تواند مالک محصولی باشد که خود تولید می‌کند. از خود بیگانگی وجود انسان را تک ساحتی می‌کند. این بعد منفی تقسیم کار از دید مارکس است. از نظر مارکس از خود بیگانگی عاملی برای رسیدن به آگاهی راستین است و آگاهی راستین زمینه انقلاب را ایجاد می‌کند. حتی سرمایه‌دار از خود بیگانه می‌شود، اما طبقه کارگر به آگاهی راستین خواهد رسید. کالا به کار انسان خصلتی عینی می‌دهد. لذا بت‌شدگی کالا اتفاق می‌افتد. هرچه ارزش جهان اشیاء بیشتر شود، ارزش جهان انسانی کاهش یافته و از خودبیگانگی کارگر از محصول خودش بوجود می‌آید.

فرد: فرد متفرد ایده‌ای است که همچون بخشی از تحول سرمایه‌داری ایجاد شد. وضعیت طبیعی فرد همچون عضو لازم از گروه است.

جامعه: جامعه با کنش انسانی خلق می‌شود. ولی همچون قدرتی بیرونی بر افراد عمل می‌کند.

کنش: در جوامع سرمایه‌داری عوامل اصلی طبقات اجتماعی‌اند. در وهله اول بورژوازی و پرولتاریا. بعضی طبقات، طبقات متوسط و دهقانان سهمیم در شرایط زندگی نیستند آنچنان که آنها را قادر به کنش، همچون عوامل جمعی کند و اینها تمایل به پیروی از یک رهبر قوی دارند.

ساختار: انواع گوناگون جامعه صورت متفاوتی از ساختار اجتماعی دارند. در جوامع سرمایه‌داری ساختار اقتصادی و ساختار طبقاتی از همه مهمتر است و دولت و نهادهای دولتی ویژگی‌های اصلی نظارت اجتماعی هستند.

نکات مهم که استاد گفتند حتماً خوانده شود:

- نظریه کنت، دور کیم، وبر

- فرا نظریه

- جامعه‌شناسی کل‌گرا

- در خصوص یک نظریه نظر خود دانشجو چیست